

## حکومت اخلاق

حجة الاسلام والمسلمین محمد نصر اصفهانی<sup>۱</sup>

با همکاری سمیرا حسینی<sup>۲</sup>

### چکیده

مهم‌ترین هدف رسالت انبیا، از جمله پیامبر اسلام، گسترش توحید، اخلاق و شریعت است. این اهداف در طول یکدیگر و در عین حال متداخل با هم هستند. هدف سوم، راه وصول تحقق دو هدف دیگر و هدف دوم برای وصول به هدف اول در نظر گرفته شده است. سیر دعوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به همین صورت انجام می‌گرفته است. بیشترین موضوع تبلیغ رسول خدا در مکه، توحید و اخلاق بود، و در مدینه، در راستای آن دو هدف، به گسترش شریعت نیز پرداخت. موضوع بحث مقاله مربوط به هدف دوم، یعنی هدف اخلاقی پیامبر اسلام است که هیچ‌گاه، از جمله در عملکرد سیاسی ایشان، تعطیل نشد.

پس از مشخص شدن منظور از اخلاق و شیوه‌ی تحقیق، به ابعاد مختلف حیات اجتماعی و سیاسی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه النبیه از زاویه‌ی اخلاق پرداخته شده است. موضوعاتی که در راستای اخلاق حکومتی به آن پرداخته خواهد شد عبارت‌اند از: نحوه‌ی شکل‌گیری امت اسلامی، نحوه‌ی کسب قدرت، شکل و ساختار قدرت، حد قدرت، حد مسؤولیت، حقوق اساسی شهروندان، نظارت مردمی، نحوه‌ی قانون‌گذاری، نحوه‌ی اجرای قانون و نحوه‌ی قضاوت.

<sup>۱</sup> . عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.

<sup>۲</sup> . دانشجوی کارشناسی علوم آزمایشگاهی .

در این مقاله آمده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله چگونه سلول‌های اولیه‌ی جامعه‌ی اسلامی را ویژگی اخلاق بخشید و قدرت سیاسی را اخلاقی کسب نمود و ساختار اخلاقی به آن بخشید، مبنای همبستگی اجتماعی را اخلاق قرار داد و حدود و مسؤولیت‌های امام و امت را مبتنی بر اخلاق ساخت، و مدیریت اقتصادی، نظامی، قضایی، سیاسی، فرهنگی و تربیتی و اجتماعی پیامبر چگونه بر پایه‌های اخلاق بنا گردید.

**واژه‌های کلیدی:** اخلاق، اخلاق پیامبر صلی الله علیه وآله، حکومت.

#### مقدمه

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در قرآن کریم به عنوان شخصی دارای خُلق و خوی عظیم معرفی شده است. خود پیامبر صلی الله علیه وآله نیز هدف بعثت خویش را تکمیل مکارم اخلاق اعلام کرده است.<sup>۱</sup> پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که اولاً منظور از اخلاق چیست و ثانیاً این هدف تنها در حیطه‌ی رفتار فردی مطرح است یا در عرصه‌ی اجتماع و سیاست نیز قابل طرح بوده است.

در پاسخ به پرسش اول، تعریفی که از اخلاق مبنای مطالعه ما قرار می‌گیرد این است که: «اخلاق به کلیه‌ی رفتارهای آگاهانه و آزادانه‌ای گفته می‌شود که برای تمام انسان‌ها قابل تحسین یا تقبیح باشد.»

اما در پاسخ به پرسش دوم باید گفت: با توجه به این که هدف اخلاقی رسول خدا به صورت مطلق مطرح شده است و کسی آن را منحصر به رفتار فردی ندانسته است، بنابراین، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی رسول اکرم صلی الله علیه وآله را نیز باید مشمول همین هدف دانست. مسلماً با پذیرش این پیش فرض، حکومت شکل گرفته توسط ایشان نیز باید، چه در عرصه‌ی هدف و چه در عرصه‌ی روش، در راستای همین خلق و خو و رسالت اخلاقی انجام گرفته باشد.

<sup>۱</sup> . «أَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، صَالِحَ الْأَخْلَاقِ، حَسَنَ الْأَخْلَاقِ» [ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۳].

تیین میزان تحقق این هدف، دو راهکار دارد: یکی راهکار کلامی و دیگری راهکار علمی و تحقیقی. شیوه‌ی اول، شیوه‌ی همدلانه است و شیوه‌ی دوم، شیوه‌ی فارغ‌دلانه.

تفاوت این دو روش در این است که در روش کلامی، دو مطلب یاد شده، یعنی اخلاقی بودن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و تحقق هدف اخلاقی رسالت در عرصه‌ی سیاست را یک پیش‌فرض مسلم و انکارناپذیر تلقی می‌کنند و برای توجیه آن به حوادث تاریخی، صرفاً به منظور اثبات اصل مسأله، یعنی اخلاقی بودن حکومت رسول خدا، نگاه می‌شود. متکلم در این روش اگر به حادثه‌ای خلاف اخلاق برخورد به توجیه آن می‌پردازد.

در روش علمی، دو اصل اخلاقی بودن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاقی بودن حکومت او تنها به عنوان ادعا یا فرضیه نگاه می‌شود و مراجعه به تاریخ برای آزمون این فرضیه و میزان موفقیت این هدف در عمل است. در این روش، در صورت مشاهده‌ی رفتار ضد اخلاقی، ادعا یا فرضیه ابطال می‌شود.

برای انسان مسلمان، مطالعه‌ی فارغ‌دلانه‌ی آموزه‌های دینی دشوار و کمی ترسناک به نظر می‌رسد، چون بیم آن می‌رود که نتایج مطالعه، فرضیه را ثابت نکند یا عکس فرض ثابت شود. اما اسلام با اطمینانی که به خود دارد، همواره انسان‌ها را به تفکر و تدبّر و تعقل دعوت می‌کند و به نتایج آن نیز پایبند است.

هدف انبیا از جمله موضوعاتی است که باید به روش محققانه مورد مطالعه قرار گیرد. بنابر آنچه عقل و خود دین توصیه می‌کند ما این هدف نبوت را محققانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

### امت اخلاقی

دعوت رسول اکرم، با «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» آغاز شد. این معنا در عین این که گویای ترک بت‌پرستی و پرستش خدای یگانه است، بیان پرستش خدایی است که خود یک شخصیت اخلاقی است؛ بخششنده، بخشایشگر، رؤوف، غفور، مهربان، کریم، عادل، رب و پرورنده، رزاق، لطیف، ذوالجلال و الاکرام و ... است، در عین حال، نسبت به رفتارهای غیر اخلاقی نیز حساس است، از دروغ و خطا بدش

می‌آید،<sup>۱</sup> از رانیدن یتیم، خوراک ندادن به بینوایان، خودداری از تأمین نیاز نیازمندان بیزار است،<sup>۲</sup> بدگویی و عیب‌جویی و تکاثر اموال مردم را نهی می‌کند،<sup>۳</sup> برده‌داری،<sup>۴</sup> کم‌فروشی، اجحاف، تمسخر و مسخره کردن را تقبیح می‌کند،<sup>۵</sup> کفر و جنایت و غرور و تکبر را دشمن می‌دارد،<sup>۶</sup> و انسان‌ها را در مقابل همه‌ی دارایی‌شان مسؤول و پاسخگو می‌خواهد.<sup>۷</sup> سوره‌های مکی، همه، تأکید بر این حقیقت دارد که آنچه باید دغدغه‌ی اصلی امت واحد باشد، دغدغه‌ی اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی است.<sup>۸</sup> وحدت امت، یک نوع وحدت ماورای منافع شخصی و گروهی و قبیله‌ای است. در این حالت، اعضای امت به هر ابزاری برای رسیدن به هدف تن در نمی‌دهند. در فرهنگ قرآنی، منظور از جاهلیت، که اسلام در صدد ریشه‌کن ساختن آن است، همان زندگی غیر عقلانی و غیر اخلاقی است.<sup>۹</sup> آنچه

<sup>۱</sup> . علق / ۱۶ .

<sup>۲</sup> . ضحی / ۹ - ۱۰؛ بلد / ۱۲ - ۱۶؛ ماعون / ۲ - ۷ .

<sup>۳</sup> . همزه / ۱ و ۲ .

<sup>۴</sup> . بلد / ۱۲ - ۱۶ . این‌که قرآن کریم آزادسازی برده‌ها را برای مردم دشوار دانسته است و این‌که آزادسازی بردگان را در ردیف رفیع نیاز فقرا و مساکین اعلام کرده است و از طرف دیگر بخشی از اعتبارات خمس و زکات را برای آزادسازی بردگان اختصاص داده است نشان می‌دهد که اسلام وجود بردگان در جامعه اسلامی را محکوم می‌داند و راه‌های آزادسازی تدریجی آن را از طرق مختلف پیش‌بینی کرده است . .

<sup>۵</sup> . مطفین / ۱ - ۳ و ۲۹ - ۳۲ .

<sup>۶</sup> . انفطار / ۶ .

<sup>۷</sup> . «الهمک التکائر، حتی زرتم المقابر... ثم لتسئلن يومئذ عن النعیم» [تکائر / ۱ و ۲ و ۸] .

<sup>۸</sup> . «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [الانعام / ۱۵۱] ؛ «بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید، و به پدر و مادر احسان کنید، و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم، و به کارهای زشت - چه علنی آن و چه پوشیده [اش] - نزدیک مشوید، و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز بحق مکشید. اینهاست که [خدا] شما را به [انجام دادن] آن سفارش کرده است، باشد که ببینید.» .

<sup>۹</sup> . «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [الاعراف / ۳۳] ؛ «بگو: پروردگار من فقط زشتکاری‌ها را - چه آشکارش [باشد] و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است، و [نیز] این‌که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حَقَّانیت] آن نازل نکرده، و این‌که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.»

منفور اسلام است، نه فرهنگ غیر عقلانی و غیر اخلاقی یک دوره‌ی زمانی خاص  
(در شبه جزیره‌ی عربستان)، بلکه فرهنگ غیر اخلاقی در همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی

مکان‌هاست. اسلام جاودان هدفش نیز جاودان است. در جامعه‌ی جاهلی، هوای نفس بر عقلانیت و ضد اخلاق به جای اخلاق می‌نشیند. حمیت جاهلیت، حکم جاهلیت و تبرج جاهلیت، نمادهای مختلف یک جامعه‌ی غیراخلاقی است که رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مبارزه با آن بود.

### کسب اخلاقی قدرت

پیامبر اسلام در نحوه‌ی کسب قدرت نیز مطابق اخلاق انسانی عمل می‌کرد و هرگز از زور و فریب که شیوه‌ی رایج بسیاری از کسانی است که در صدد کسب قدرت هستند استفاده نمی‌کرد. گفتگوی صادقانه، عاطفی و استدلال، شیوه‌ی رایج ایشان بود.

«محمد بن عبد الله»، به دنبال ده سال دعوت سخت و مرارت‌بار در مکه، در حالی که دو ماه بیشتر نبود که از رنج دشوار شعب ابوطالب خلاص شده بود، ابوطالب و خدیجه دو حامی سیاسی و عاطفی خود را از دست داد. مشرکین از این خلأ حمایتی استفاده کردند و بر فشارها و آزارها افزودند. بارها قصد کشتنش را کردند. کسی نبود که او را در این ساختار قبیله‌ای قدرت حمایت کند. او می‌گفت: من نمی‌خواهم کسی از شما را مجبور به کاری کنم، تنها خواهش من این است که مرا از کشته شدن نگهدارید تا پیام پروردگار خود را برسانم.<sup>۱</sup> کار به جایی کشید که عملاً رسول خدا را از مکه اخراج کردند.<sup>۲</sup>

او در اواخر سال دهم، برای کسب حمایت از اعراب طایف راهی این دیار شد. ده روز بعد ناامید از حمایت آنها بار دیگر به سمت مکه بازگشت. بیرون شهر به هر کس که احتمال می‌داد پیغام فرستاد تا در امان او وارد مکه شود، اما کسی قبول نمی‌کرد. بالاخره یکی از مشرکین قدرتمند به نام «مطعم بن عدی» قبول کرد که رسول خدا در پناه او وارد مکه شود. رسول خدا در مکه همچنان به دعوت مردم و قبایل مشغول بود.

<sup>۱</sup> . «لا اکره احدا منکم، انما ارید ان تمنعونی مما یراد بی من القتل، حتی ابلیغ رسالات ربی.» [ احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۴ ] .

<sup>۲</sup> . «فقال زید بن حارثه کیف تدخل علیهم و هم اخرجوک؟» [ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۲ ] .

سال یازدهم، در حین دعوت قبایل اعراب در موسم حج، اتفاقاً با شش نفر از قبیله‌ی خزرج ملاقات کرد. مثل همیشه با «ادب» پیش آمد و گفت: آیا نمی‌نشینید تا با شما صحبت کنم. گفتند: آری. آنان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند. او اهداف اسلام را برای آنان تشریح کرد. بخش‌هایی از قرآن را برای آنان خواند و از آنان خواست تا مسلمان شوند و او را در رسیدن به اهدافش حمایت کنند. آنان به یاد سخنان یهودیان مدینه افتادند که بشارت به ظهور پیامبری می‌دادند که به زودی می‌آید و یهود به کمک او، اعراب را نابود می‌سازند. پیش خود گفتند بهتر است قبل از آنان به او ایمان بیاوریم، شاید از طریق او جنگ و خونریزی به پایان برسد و تحت رهبری او به اتحاد و یگانگی برسیم؛ «عسی ان یجمعهم الله بک». <sup>۱</sup> آنان مسلمان شدند و داوطلب گردیدند که موضوع دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای یاران خود بگویند و آنان را نیز به اسلام دعوت کنند. آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: هیچ جمعی به بدبختی و گرفتاری امروز ما نیست، ولی اگر مردم مدینه تو را بپذیرند هیچ کس در بین آنان عزیزتر از تو نخواهد بود. <sup>۲</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان خواست که همراه آنان به مدینه برود. آنان گفتند: از جنگ «بُعَاث» چیزی نگذشته است و آمدن شما به یثرب بی‌نتیجه است. بگذار ما برگردیم و میان ما صلح و سازش مستقر شود، آن‌گاه سال آینده در موسم حج پیش تو خواهیم آمد. <sup>۳</sup>

سال بعد ۱۲ نفر آمدند. در این سال آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله روی تعدادی اصول بیعت کردند. مضمون بیعت این سال، سیاسی یا نظامی نبود، بلکه مضمونی کاملاً اخلاقی بود. آیه‌ی دوازده سوره‌ی ممتحنه، معروف به «بیعت النساء» که هدف اخلاق اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان اساس زندگی جمعی در آینده ترسیم می‌نمود، مضمون این بیعت بود. خداوند در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ای پیامبر! با افرادی که می‌آیند تا با تو بیعت کنند، بر این اساس بیعت کن که «چیزی را با خدا شریک نسازند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را

<sup>۱</sup> . ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۲ .

<sup>۲</sup> . تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۷ .

<sup>۳</sup> . «لا یكون لنا عليك اجتماع.» [ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۹ ] .

نکشند، بچه‌های حرامزاده را به بهتان به شوهران خود نیندند و در کار نیک از تو



نافرمانی نکنند.» آنان به مدینه بازگشتند و به دعوت مردم در راستای همین اهداف اخلاقی پرداختند.

### شکل و ساختار اخلاقی قدرت

ساختار قدرتی که پیامبر اسلام به وجود آورد مبتنی بر مشارکت عمومی بود. بین رهبری و مردم جدایی احساس نمی‌شد. رسول خدا مردم را به مشارکت جدی در رفع مشکلات و شکل‌دهی نظام زندگی بنا بر استعدادها و ظرفیت افراد دخالت می‌داد و هیچ‌گاه چیزی را بر کسی تحمیل نمی‌کرد.

در ذی الحجه سال سیزدهم، جمعی از مردم مدینه در موسم حج به مکه آمدند. ۷۵ نفر در عقبه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ملاقات کردند. آنان رسول خدا را نمی‌شناختند، ولی با عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که برای تجارت به مدینه رفت و آمد داشت آشنا بودند. عباس شروع به سخن گفتن کرد: «چنین نیست که رسول خدا در مکه حامی نداشته باشد. نیک دقت کنید. با یکدیگر مشورت کنید و هماهنگ با هم تصمیمی قاطع بگیرید. چنانکه می‌بینید نمی‌توانید بر وی وفادار بمانید و در مقابل دشمنی تمامی عرب از او دفاع کنید، از هم اکنون او را رها سازید.»

آنان که مشتاقانه و با طیب خاطر دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پذیرفته بودند، از وی خواستند تا کار خود را در مدینه ادامه دهد و متعهد شدند که تا پای جان و به صورت داوطلبانه از راه او حمایت کنند. بر همین اساس، رسول خدا از مردم مدینه خواست تا برای ابلاغ رسالت الهی در مقابل دشمنان از او دفاع کنند. آن‌گاه فرمود: «با شما بیعت می‌کنم تا همان‌گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید، از من هم دفاع کنید.» آنان گفتند: همان‌طور که از ناموس و فرزندان خود دفاع می‌کنیم از تو نیز دفاع خواهیم کرد. ما جنگیدن را پشت به پشت از پدران خود به ارث برده‌ایم. شخصی از بین آنان گفت: آیا پس از این که ما رشته‌های خود را با یهود پاره کردیم و با دشمنان تو جنگیدیم و تو پیروز شدی، ما را تنها می‌گذاری و به سوی قوم خود باز می‌گردی؟ حضرت تبسمی کرد و فرمود: «خون من خون شما و حرمت من حرمت شماست. من از شما و شما از من هستید. با هر که با شما

بجنگد می‌جنگم و با آن که با شما در حال صلح باشد در صلح و سازش هستم.<sup>۱</sup> در این هنگام، آنان فریاد شادی سردادند که بیعت تو را پذیراییم و آماده‌ایم که در این راه اموال و اشراف و بزرگان خود را از دست بدهیم. به دنبال بیعت عقبه، پیامبر اکرم به انصار گفت: از بین خود دوازده نفر به تعداد نُبَی بنی اسراییل را انتخاب کنید تا آنان واسطه‌ی بین شما و من باشند. آنان نه نقیب یا نماینده از خزرج و سه نقیب از اوس را به عنوان نماینده‌ی خود به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی کردند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز آنان را پذیرفت.<sup>۲</sup>

### اتحاد اخلاقی امت

مبنای همبستگی هر جامعه‌ای ممکن است جنس، سن، نژاد و قبیله، آب و خاک و عقاید مشترک باشد. مبنای همبستگی اجتماعی در اسلام اعتقاد و اخلاق است. اولین اقدام رسول خدا در مدینه نابودی بت‌ها بود. همه موظف شدند هر بتی را که در هر جا وجود داشت نابود سازند، تارنگی از مظاهر بت‌پرستی باقی نماند و همه تحت لوای خدایی واحد به یگانگی برسند. دومین اقدام رسول خدا ساختن مسجد بود؛ محلی که مسلمانان بتوانند در آن روزانه پنج بار تجمع کنند و به عبادت خدای یگانه پردازند و خود را از مظاهر شرک و بت‌پرستی پاک کنند؛ محل استقرار پیشوای دینشان باشد و در آن اجتماع کنند. در آن‌جا مسلمانان در مورد مسایل مهم با یکدیگر مشورت می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند. این‌جا، مسجد، محل قضاوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد اختلافات مسلمانان نیز بود.

رسول خدا به این منظور، شخصاً، زمین‌ی را خریداری کرد.<sup>۳</sup> هم‌مدلی و صمیمیت ایجاد شده در پناه اسلام را در کار مشترک همه‌ی امت اسلامی در کنار هم برای ساختن مسجد، اعم از شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اشراف قریش و بردگان آزاد

<sup>۱</sup> . «بل الدم الدم، و الهدم الهدم، انا منکم و انتم منی، احارب من حاربکم، و اسالم من سالمتم.» السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۵ .

<sup>۲</sup> . السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۶ .

<sup>۳</sup> . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۲۹؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۱۰ .

شده‌ی مسلمان و انصار مدینه، به خوبی می‌توان دید. این‌جا کلام خداوند در الفت مؤمنین قابل درک است که فرمود «ای پیامبر! اگر همه‌ی ثروت عالم را نیز هزینه می‌کردی نمی‌توانستی این الفت را به وجود آوری.»<sup>۱</sup>

این صمیمیت چنان گسترش یافت که مهاجر و انصار را در آغوش یکدیگر قرار داد و برادر ساخت. تبار و موقعیت اجتماعی جاهلی و تعصبات قبیله‌ای گویی به یکباره از میان رفته بود و آتش‌هایی که بین آنان فاصله انداخته بود به سردی گرایید.<sup>۲</sup>

به قول ابن خلدون، در بین مردم گرسنه‌ی صحرا، شیفتگی دنیا، چشم و هم چشمی، رقابت، اختلاف و کشمکش، امری طبیعی بود، ولی همین مردم اگر بر حقیقتی که خود برگزیده‌اند متحد شوند، هیچ‌کس جلودارشان نیست. در این صورت، چشم و هم چشمی و کشمکش از میان خواهد رفت و نزاع و اختلاف ریشه کن خواهد شد و همکاری و تعاون جای رقابت را خواهد گرفت. تنها وسیله‌ی ممکنه‌ی که می‌توانست این اقوام متفرق و دارای تعصب‌های قومی و نژادی را به وحدت برساند و همچشمی و حسد را در میان خداوندان عصیت زایل کند و چهره را تنها به سوی توحید و اخلاقیات متوجه سازد، دین بود. به قول ابن خلدون، قومی که بر دین متحدند، هر گاه در کار خویش بینایی حاصل کنند، هیچ نیرویی در مقابل آنان یارای مقاومت نخواهد داشت. چون وجه آنان یکی است و مطلوب در نزد همه‌ی آنان وسیع و بلند است و چنان بدان دل بسته‌اند که حاضرند در راه آن جان خود را نثار کنند.<sup>۳</sup>

پیمان برادری می‌توانست همبستگی اجتماعی نوینی را بر مبنای ایمان و توحید جانشین همبستگی قومی سازد.

<sup>۱</sup> . «لو انقت ما فی الارض جمیعا ما الف بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم» [ انفال / ۶۳ ] .

<sup>۲</sup> . «واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعدا فالف بین قلوبکم و اصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها» [ آل عمران / ۱۰۳ ] . حکم توارث برادر دینی از برادر دینی تا جنگ بدر برقرار بود ولی از زمانی که تا حدودی وضع اقتصادی مهاجرین بهتر شد با نزول آیه‌ی: «اولی الارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله» [ انفال / ۷۵ ] بعد از جنگ بدر منسوخ گردید. [ محقق، محمد باقر، شأن نزول آیات، ص ۳۰۰ ] .

<sup>۳</sup> . عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، ج ۱، صفحه ۳۰۲ .



### حقوق و حدود مسؤولیت‌های اخلاقی

اقدام بعدی رسول خدا در مدینه، تدوین منشور یا قانونی اساسی فراگیری بود که در چهارچوب آن تکلیف همه معلوم می‌شد. این موضوع از نظر اخلاق سیاسی بسیار حایز اهمیت است. این عهدنامه حد قدرت و مسؤولیت همه‌ی اقشار جامعه را مشخص می‌کرد. نقش رسول خدا در ساختار اجتماعی ایجاد شده معلوم بود، گروه‌های اجتماعی اعم از مسلمان و غیر مسلمان، از چگونگی مسؤولیت‌های خود، در داخل و خارج امت اسلامی آگاه می‌شدند، و چشم‌انداز آینده در مورد حوادث مختلف نیز با وجود این نظام قانونمند شفاف می‌شد.

برخی از اصول مهم این منشور به قرار زیر است:

- ۱- مسلمانان، امت واحد مستقلی هستند.
- ۲- حق همسایه‌ی مسلمانان، با خود آنها برابر است.
- ۳- هر یک از مؤمنان ولی یکدیگر هستند و نسبت به هم مسؤولیت متقابل دارند.
- ۴- مؤمنان افراد عیالوار و فقیر را به حال خود رها نخواهند کرد و نسبت به آنان احساس مسؤولیت می‌کنند.
- ۵- هیچ‌یک از مسلمانان نباید به کسی ضرر و زانی برسانند.
- ۶- با کسی که به این پیمان وفادار باشد به نیکویی رفتار خواهد شد.
- ۷- افرادی که این پیمان را می‌پذیرند از ستمکار و قاتل حمایت نمی‌کنند.
- ۸- پرهیزکاران با یکدیگر بر علیه هر ستمکار، مجرم گنهکار یا مسلمان مفسد متحد خواهند بود.
- ۹- هر که مؤمن بی‌گناهی را بکشد، قصاص می‌شود، مگر این که صاحبان خون رضایت بدهند.
- ۱۰- قضاوت و داوری بین مسلمانان با خدا و رسول خداست.
- ۱۱- شهر یترب برای امضا کنندگان این پیمان حرمی امن است.

- ۱۲ — با کسانی که به یثرب حمله می کنند باید جنگید، مگر این که پیشنهاد صلح بدهند.
- ۱۳ — جنگ و صلح مؤمنان یکی است. مؤمنان نباید بدون مشورت با یکدیگر، ناعادلانه پیمان صلح ببندند.
- ۱۴ — پذیرش صلح در اختیار مردم است، مگر آن که دشمنان با دین خدا پیکار کنند.
- ۱۵ — مهاجرین به رسم قریش، هر طایفه به رسم خود، فدیه اسیران و خون بهارا میان خود به عدالت تقسیم کنند.
- ۱۶ — ضعیف ترین افراد جامعه‌ی اسلامی، اگر به کسی پناه داد، همه باید بپذیرند.
- ۱۷ — به قریش و کسانی که قریش را یاری دهند پناه داده نخواهد شد. مشرکان منطقه نیز نباید اموال یا اشخاصی از قریش را در پناه خود گیرند و مانع دستیابی مؤمنان به آنها شوند.
- ۱۸ — یهود، پیرو دین خود و مسلمانان، پیرو دین خود خواهند بود.
- ۱۹ — مسلمانان و یهود، هر دو، علیه دشمن مشترک خواهند جنگید. هزینه‌ی جنگ با دشمن مشترک به عهده‌ی طرفین است. به یهود تا هنگامی که همراه مسلمانان با دشمن می جنگند، کمک مالی خواهد شد.
- ۲۰ — یهود هم پیمان مؤمنان، از حمایت عادلانه‌ی هم پیمانان خود برخوردار خواهند بود. آنان با مسلمانان متحد هستند و در صورتی که پیمان شکستند جز خود و خانواده خود را نابود نکرده‌اند.<sup>۱</sup>
- چنانچه ملاحظه شد، در این نظامنامه، مبنای نظام سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله، که همان اخلاق انسانی است به خوبی رعایت شده است. مبنای قبیل و جنس و نژاد و نه طبقه‌ی خاص اجتماعی است، بلکه همه‌ی مؤمنین صاحب حق برابری هستند. آنان خلافت الهی را بر محور عبودیت خالص خداوند، اخوت، برادری، مسؤولیت متقابل و احسان به یکدیگر بر عهده دارند. در این نظام مجری تکالیف

<sup>۱</sup> . السیرة النبویة، ج ۲، صص ۱۱۵ - ۱۱۸ .

شرعی، سیاسی و اجتماعی خود امت است.<sup>۱</sup> در این نظام هر جا که نص صریح دینی و حکم خدا تصریح نشده باشد، مردم، خود، در سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش تصمیم می‌گیرند. در این حالت، حکومت، با مدیریت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر اساس رأی، نظر و عقل و اراده‌ی همگانی اداره می‌شود.<sup>۲</sup>

مردم بر اساس عهد و میثاقی که با خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بسته‌اند، تحت سرپرستی پیامبر به اجرای شریعت همت می‌گمارند. آنان همواره یکدیگر را در جهت ارتقای سطح رفاه اجتماعی، اخلاق عمومی و تحکیم ارتباط با خدا در امور فردی و اجتماعی یاری می‌کنند.<sup>۳</sup> مبنای ارتباطات خارجی، صلح و روابط مسالمت‌آمیز است، اما با کسی که از سرسختی و دشمنی وارد شود به شدت و قاطعیت برخورد خواهد شد. حقوق اقلیت‌ها محترم است و تا زمانی که رسماً با مسلمانان سر جنگ نداشته باشند کسی متعرض آنان نخواهد بود.

#### مدیریت اخلاقی اقتصاد

بر خلاف بسیاری از رهبران سیاسی و اجتماعی که حاضر نیستند به جز خود و نزدیکان خود به مشکلی از مشکلات اقتصادی مردم بیندیشند، پیامبر رحمت، نمی‌توانست رنج گرسنگی مسلمانان در مکه و مدینه را تحمل کند. او از ابتدای حضور در شهر مدینه، همه‌ی هم و غم خود را صرف برطرف کردن فقر حاکم بر جامعه‌ی نوپید اسلامی کرد.

<sup>۱</sup> «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله، ان الله عزیز حکیم» [توبه / ۷۱]؛ «مردان و زنان مؤمن سرپرست یکدیگرند. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز اقامه می‌کنند، زکات می‌پردازند و از خدا و رسول او اطاعت می‌کنند، خداوند بزرگ مرتبه و حکیم است».

<sup>۲</sup> «و امرهم شورى بینهم و مما رزقناهم یتفقون» [شوری / ۳۸]؛ «مؤمنان میان یکدیگر در کارشان رایزنی می‌کنند و از آنچه روزیشان داده‌ایم می‌بخشند»، «فیما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله» [آل عمران / ۱۵۹].

<sup>۳</sup> «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون» [آل عمران / ۱۰۴]؛ «باید از میان شما کسانی باشند که مردم را به نیکی فراخوانند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار ناشایست باز دارند؛ اینان رستگارانند».

مشکلات شهر مدینه از نظر معیشتی حاد بود و در این میان، مهاجرین از فقر بیشتری رنج می‌بردند. اموالی که آنان داشتند توسط مشرکین مکه تصاحب شده بود. آنان مسلمانان را مجبور کرده بودند که شهر و دیار خود را ترک کنند. مشکل دیگر بیکاری بود. شهر مدینه شهری کشاورزی بود و مهاجرین به دلیل عدم آشنایی با حرفه‌ی کشاورزی امکان کسب درآمد از این طریق را نداشتند و اگر هم توان آن را داشتند زمینی برای این کار در اختیارشان نبود. درآمد انصار نیز در حدی نبود که حتی بتوانند شکم خود و خانواده‌ی خود را سیر کنند. مشکل دیگر مشکل مسکن بود. مهاجرین مسکنی برای سکونت نداشتند. آنان مجبور بودند خود و خانواده‌ی خویش را با شرمندگی در گوشه‌ای از خانه‌های انصار جا دهند. رسول خدا برای خود و برخی از اصحاب در کنار مسجد اتاقک‌هایی ساخت و ایوانی که افراد مجرد و بی‌خانمان بتوانند در آن سکنا گزینند. آنان بیشتر از طریق صدقات زندگی خود را می‌گذراندند. این افراد بعداً به «اصحاب صفا» معروف شدند.<sup>۱</sup>

فقر و تنگدستی مخصوص اصحاب نبود. شخص رسول خدا نیز به عنوان رهبر مسلمانان همچون فقیرترین افراد جامعه زندگی می‌کرد. او، چه در زمانی که توانایی مالی نداشت و چه در زمانی که داشت، همچنان ساده می‌زیست، تا هم در احساس گرسنگی مسلمانان شریک شود و هم از نظر روحی مانع فشار روحی بر مسلمانان شود. بر خلاف عموم رهبران اجتماعی که دست گیرنده‌ی آنها قوی است و دست دهنده ندارند و اگر دارند تنها به اطرافیان خود عطیایی می‌دهند، رسول خدا، هر چه داشت به نیازمندان می‌داد، تا از طریق آن بتواند مشکلی از مشکلات مسلمانان را برطرف کند.

روزی فاطمه تکه نانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. حضرت آن را در دهان گذاشتند و فرمودند: «دخترم! بعد از سه روز، این اولین غذایی است که در دهان پدرت قرار می‌گیرد.»<sup>۲</sup> گفته‌اند سه ماه گذشت و از خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله دودی برای طبخ نان و غذا

<sup>۱</sup> . این سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۵۶ .

<sup>۲</sup> . همان، ج ۱، ص ۴۰۰ .



برنخاست. کسی پرسید: اهل خانه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه می‌خوردند؟ گفتند: خرما و آب. گاهی همسایه‌های انصار مقدار شیر نیز برای آن حضرت می‌آوردند.<sup>۱</sup> ابن عباس می‌گوید: چه شب‌ها که خانواده‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر بی‌شام بر زمین می‌نهادند.<sup>۲</sup> عایشه نقل می‌کند که شبی در تاریکی نشسته بودیم. کسی آمد و گفت: مگر روغن چراغ ندارید؟ گفتم: در صورتی که روغن برای سوزاندن داشتیم آن را می‌خوردیم. خود او می‌گوید: گاهی چهل روز می‌شد که ما برای روشن کردن خانه روغنی نداشتیم.<sup>۳</sup>

این موضوع تنها در اوایل هجرت نبود، بلکه تا آخرین روزهای زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ادامه داشت. از عایشه، نقل شده: در شکم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ‌گاه دو نوع غذا نرفت و او هیچ‌گاه سیر غذا نخورد.<sup>۴</sup> هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر «نطاه» پیروز شد، «کنانه» پوست شتری را که محتوی زر و زیورهایشان بود، داخل خرابه‌ای پنهان کرد. هنگامی که این گنج پیدا شد، چون پوست شتر را آوردند داخل آن مقدار زیادی دستبند، خلخال، بازوبند و گردنبند طلا و چند رشته زمرد و گوهر و انگشتری از سنگ‌های یمنی طلاکاری شده بود. گردنبندی از مروارید بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عایشه یا یکی از دختران خود بخشید. او هم آن گردنبند را فروخت و میان مستمندان و بیوه‌زنان تقسیم کرد. چون شب فرا رسید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد عایشه یا نزد دختر خود رفته و گفت: «گردنبند را پس بده که نه مرا و نه تو را بر آن حقی است.» آن بانو به حضرت گفت که با آن گردنبند چه کرده، و حضرت خدا را ثنا کرد و برگشت.<sup>۵</sup>

گزارش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نحوه‌ی معیشت رسول خدا در نهج البلاغه

---

<sup>۱</sup> . ممان، ج ۱، ص ۴۰۱ .

<sup>۲</sup> . ممان، ج ۱، ص ۴۰۲ .

<sup>۳</sup> . ممان، ج ۱، صص ۴۰۵ و ۴۰۶ .

<sup>۴</sup> . ممان، ج ۱، ص ۴۰۴ .

<sup>۵</sup> . مغازی، ص ۵۱۳ .

بسیار گویاست. حضرت می‌فرماید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیش از حد اقل نیاز از متاع دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا به وی عرضه شد [تا آنچه می‌خواهد انتخاب کند] اما او از پذیرفتن آن امتناع ورزید. او از آنچه مورد غضب خداوند بود، آگاهی داشت، لذا خود نیز آن را منفور می‌شمرد. آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر می‌دانست و کوچک‌ها را کوچک و کم‌اهمیت تلقی می‌کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روی زمین [بدون فرش] می‌نشست و غذا می‌خورد، و با تواضع همچون بردگان جلوس می‌کرد. با دست خویش کفش و لباسش را وصله می‌کرد، بر مرکب برهنه سوار می‌شد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار می‌نمود. روزی پرده‌ای را بر سر در اتاقش دید که در آن تصاویری بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن! که هر گاه چشمم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می‌افتم. او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض داشت و یاد آن را از وجودش دور می‌کرد. رسول خدا همواره مقید بود که زینت‌ها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی خود نداند و امید اقامت دایم در آن را نداشته باشد. به همین جهت، آن را از روحش بیرون می‌راند، از قلبش دور می‌ساخت و از چشمش پنهان می‌کرد.

در زندگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اموری است که تو را به عیوب دنیا واقف می‌سازد، چه این که او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند، و با این که منزلت و مقام عظیمی در پیشگاه خداوند داشتند، خداوند زینت‌های دنیا را از او دریغ داشت. بنابراین هر کس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت نموده است؟ اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده که به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر گوید او را گرامی داشته، باید بدانند خداوند دیگران را [که زینت‌های دنیا به آنها داده] گرامی نداشته است؛ چه این که دنیا را برای آنها گسترده و از مقرب‌ترین افراد به خود دریغ داشته است، بنابراین [کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند] باید به این فرستاده‌ی خداوند اقتدا و تاسی نماید، گام در جای گام‌هایش بگذارد، و از هر دری که او داخل شده است وارد شود. اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردد، زیرا خداوند «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله را نشانه‌ی

قیامت، بشارت دهنده‌ی بهشت و انداز کننده‌ی از عقوبت‌ها و کیفرها قرار داده

است. او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر وارد شد. وی تا آن دم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ نگذاشت. چه منت بزرگی خدا بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده تا راه او را بپویم.<sup>۱</sup>

#### درآمدهای حکومت اسلامی

راه‌های کسب در آمد در بین اعراب قبل از اسلام متفاوت بود، ولی یکی از راه‌های غیر اخلاقی معمول، دزدی و غارت قبایلی بود که از نظر نظامی ضعیف بودند. این کار در اسلام حرام و خلاف اخلاق انسانی تلقی شد. در جریان جنگ «غابه»، وقتی مسلمانان به کنار چاه «هم» رسیدند، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! آیا این چاه را مصادره نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: «خیر، ولی یک نفر این چاه را بخرد و آن را صدقه قرار دهد.» «طلحه بن عبیدالله» آن را خرید و وقف کرد.<sup>۲</sup>

در هر صورت، پیامبر اکرم راهکارهای متعددی را به عنوان راه‌های جان‌شین برای رفع مشکلات اقتصادی و فقرزدایی از جامعه‌ی مسلمانان در نظر گرفت و از فرصت‌های پیش آمده و حوادثی که اتفاق می‌افتاد به بهترین نحو برای تأمین

<sup>۱</sup> «قَضِمَ الدُّنْيَا قَضِمًا، وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبًّا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ، وَتَغَطَّيْمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ، لَكُنْفِي بِهِ شَقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ. وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ تَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرِيدُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ السُّنْبُرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ النَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فَلَانَةُ لِأَعْحَدِي أَرْوَاجِهِ غَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارِفَهَا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاسًا وَ لَا يُعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ اشْتَصَّهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيْبَهَا عَنِ النَّصْرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِيهِ وَ رُوَيْتَ عَنْهُ زَخَّارِفَهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهِ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنَّ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَّبَ وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِالْأَعْيُنِ الْعَظِيمِ وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ رَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ فَتَأَسَّى مِنْهُ بِبَيْتِهِ وَ اقْتَصَى أَثَرَهُ وَ لَجَّ مَوْلِجَهُ وَ إِلا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيمًا وَ وَرَدَ الْأَخْرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ» [نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۹].

<sup>۲</sup> مغازی، ص ۴۱۴.

معیشت مردم بهره‌برداری می‌کرد. با این حال، اموالی که وجود داشت نیز باید صرف دفاع از کیان مسلمانان و خرید سلاح می‌شد. همین موضوع روز به روز بر فقر مسلمانان می‌افزود. در این شرایط، تنها منبع درآمد ممکن برای مسلمانان، غنایم جنگی و برای حکومت، خمس و زکات و جزیه بود. برخی از این راهکارها به قرار زیر هستند:

#### الف) زکات

کار و تلاش شرافتمندانه، مهم‌ترین راه تشویق شده در اسلام برای تأمین معیشت است. روزهای اول ورود مهاجرین به مدینه، راه تأمین معیشت، فعالیت اقتصادی معمول از طریق کار بود. اصولاً محل درآمد دولت برای تأمین مخارج عمومی جامعه‌ی اسلام زکات است. مردم از اضافه درآمد سالانه‌ی خود مبلغی را به صورت داوطلبانه و تحت عنوان عبادت با رضایت خاطر به مأمورین حکومتی پرداخت می‌کردند. رسول خدا اخلاق مدارا و انصاف را در اخذ زکات مراعات می‌کرد. حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله به مأمورین زکات دستور فرموده بود که با مدارا و آرامش با قبایل برخورد کنند و اموال گزیده، ممتاز و زبده‌ی آنها را از آنان نگیرند و برای خودشان بگذارند. برای انتخاب احشام به طور اتفاقی و قید قرعه آن را از بین گله‌ها بیرون بکشند. حضرت حتی مأمور مالیاتی را برای مردم می‌فرستاد که مورد قبول آنان باشد. در مورد «بنی المصطلق» پیامبر از آنان پرسید: «چه کسی را دوست دارید به عنوان مأمور زکات بر شما برگزینم؟» و آنها «عباد بن بشر» را معرفی کردند، حضرت هم او را اعزام کرد.<sup>۱</sup>

بر طبق فرمان خداوند در قرآن کریم، مصرف عمومی زکات به اموری از قبیل تأمین نیاز فقرا و مساکین، حقوق کارمندان جمع‌آوری کننده‌ی زکات، دلجویی از مسلمانان، تأمین اعتبار برای آزادسازی برده‌ها و قرض‌دارانی که توان ادای قرض خود را ندارند و در راه ماندگان اختصاص داده شده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> . میزان، صص ۷۴۱ - ۷۴۷ .

<sup>۲</sup> . «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المولفہ قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل، فریضه من الله، و الله علیم حکیم» [توبه / ۹] .



### ب) جزیه

مسلمانان برای تأمین مخارج عمومی و دفاعی، زکات پرداخت می‌کردند، ولی با گسترش دولت اسلامی برخی از غیر مسلمانان نیز تحت حمایت دولت اسلامی در می‌آمدند. آنان در مقابل استفاده از امکانات عمومی و حفظ امنیت خود مبلغی را تحت نام «جزیه» می‌پرداختند. تعیین حد جزیه با دولت اسلامی است که از هر کس به مقداری که قدرت و توان مالی او، دریافت می‌شد.<sup>۱</sup>

### ج) انفاق، صدقات، وام و هدایا

انفاق و صدقات یکی دیگر از راه‌های تأمین مخارج دولت و معیشت نیازمندان بود. وسعت بیکاری، تحریم‌ها و بسته بودن راه‌های تجاری در سال‌های اولیه‌ی هجرت باعث شد غالب مسلمانان درآمد کافی و لازم برای زندگی معمولی نداشته باشند. در این زمان سعی می‌شد شکاف‌های اقتصادی از طریق انفاق و صدقات و هدایا کاهش یابد. قرآن کریم ایمان و تقوا را هم پایه‌ی انفاق دانسته و مردم را به آن ترغیب کرده است.<sup>۲</sup>

توجه به موضوع انفاق و بیان ابعاد آن، در سوره‌ی بقره که از سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده است، آینه‌ی تمام‌نمای اهمیت این عبادت در حیات مسلمانان است. از آیه‌ی ۲۶۱ الی ۲۷۴ در مورد انفاق و ۲۷۵ الی ۲۸۱ در مورد وام‌های ضد اخلاقی و آیه‌ی طولانی ۲۸۲ و ۲۸۳ در مورد نحوه‌ی پرداخت وام ضابطه‌مند مردم به خدا سخن گفته شده است.

رسول خدا در اولین موعظه‌ی خود، مردم را به کمک به یکدیگر و جمع‌آوری توشه‌ی آخرت از این راه، ترغیب کرد. او فرمود: «هر که بتواند روی خویش را از آتش جهنم نگاه دارد، اگر چه به نیمه‌ای از خرما باشد، چنین کند، اگر آن را هم

<sup>۱</sup> . حر العاملی، محمد حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب ۶۸، صص ۱۱۳ - ۱۱۴ .

<sup>۲</sup> . «... متقین الذین یؤمنون بالغیب و یتقون الصلوات و مما رزقناهم ینفقون» [بقره / ۲ و ۳] «بیسئلونک ما ذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولوالدین والاقربین والیتیمی والمسکین و ابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم» [بقره / ۲۱۵] «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منّا و اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوفٌ علیهم و لا هم یحزنون» [بقره / ۲۶۲] .

نتوانست با یک سخن نیک چنین کند.<sup>۱</sup> حضرت با این کار سعی داشت احساس مسؤولیت، مهر و عطف نسبت به هموعان را در بین مسلمانان، علی رغم قوم و نژاد، پرورش دهد و نهادینه سازد.

گاهی فقرای مهاجر و حتی انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و از وضع نامساعد اقتصادی خود شکایت می کردند. آنها می گفتند: نه خود زاد و توشه ای داریم و نه کسی به ما کمکی می کند و یا خوراکی می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله طبق معمول به مسلمانان توصیه می کرد تا در راه خدا انفاق کنند و از این کار خودداری نکنند، که مایه ی هلاکت آنها خواهد شد. آنان می گفتند: چگونه انفاق کنیم در حالی که خود ما نیز چیزی برای خوردن پیدا نمی کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چه می توانید به دیگران کمک کنید ولو این که این انفاق نیمی از یک دانه ی خرما باشد و یا دادن نوک پیکانی که با آن کسی در راه خدا جهاد کند و به دشمن حمله نماید.»<sup>۲</sup> صدقه تنها شامل کمک های مالی نبود، بلکه هر کمکی در فرهنگ دینی صدقه محسوب شد. مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! چه صدقه ای از همه برتر است؟ فرمود: «هر چه در راه خدا باشد؛ اگر چه سایه ی خیمه ای یا خدمتی یا تهیه ی مرکبی برای مردی دلیر و جنگ آور باشد.»<sup>۳</sup> روزی فقیری درخواست کمک نمود. گویا در لحن کلامش این گونه می خواست بگوید که رسول خدا بیت المال را به خود اختصاص می دهد. پیامبر در جواب تمنای مالی فقیری فرمود: «خداوند صدقات را مخصوص هیچ فرشته ی مقرب و یا پیامبر مرسلی قرار نداده است، بلکه آن را ویژه ی هشت طبقه قرار داده است» و منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این هشت گروه چنین بود: اول، فقرای مهاجری که از مردم چیزی مطالبه نمی کردند؛ دوم، مساکین و مستمندانی که همچون «اصحاب صفا» بی خانمان بودند و در مسجد زندگی می کردند؛ سوم، عاملان و مأموران جمع آوری زکات که به میزان مخارج خود و هزینه ی سفرشان دریافتی داشتند؛ چهارم، آنها که به «مؤلفه قلبو بهم» معروفند.

<sup>۱</sup> . ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۱۴ .

<sup>۲</sup> . مغازی، ص ۵۵۸ .

<sup>۳</sup> . ممان، ص ۷۸۷ .



آنان افراد یا قبایلی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای متمایل کردن دلهایشان به اسلام به

آنها صدقه می‌داد؛ پنجم، مکاتب یا بردگانی که قرارداد آزادی با صاحبان خود داشتند، ولی پولی برای این کار در اختیار نداشتند؛ ششم، وام‌داران و قرض‌داران نیازمند؛ هفتم، سربازان و مجاهدان کشور اسلامی بودند؛ و بالاخره هشتم، در راه ماندگانی بودند که پول کافی برای ادامه‌ی سفر و رسیدن به سرزمین خود نداشتند و به آنان برای تهیه‌ی مرکب و توشه‌ی راه صدقه پرداخت می‌شد.<sup>۱</sup>

حضرت هیچ فقیر و نیازمندی را که تقاضای مالی می‌کرد بی‌بهره نمی‌گذاشت. سر بچه‌های یتیم که بزرگ می‌شدند و به بلوغ شرعی و کارآمدی اقتصادی می‌رسیدند، دریافتی آنها از صدقات قطع می‌شد و به کار و تلاش مشغول می‌شدند و روزگار خود را از این می‌گذراندند. اگر کسی از خمس مطالبه می‌کرد، حضرت می‌فرمود: «این بار به شما می‌دهم، ولی بدانید خمس به کسی که توانایی انجام کسب و کار داشته باشد، تعلق نمی‌گیرد.»<sup>۲</sup> گویی رسول خدا تا مالی را که به دست آورده بود، انفاق نمی‌کرد، نمی‌توانست راحت سر به بالین بگذارد. روزی شش دینار داشت پنج دینار آن را برای پنج خانواده‌ی انصار فرستاد و یک دینار باقیمانده را فرمود که هر چه زودتر به فقیری برسانند. او می‌فرمود: «نمی‌خواهم چیزی داشته باشم.»

ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا هنگامی که رحلت فرمود هیچ درهم و دینار و یا برده و کنیزی از خود به جا نگذاشت، حتی در زمان مرگ، زره او در مقابل سی صاع گندم، نزد یک نفر یهودی به گرو بود.<sup>۳</sup>

حضرت در پذیرش انفاق و صدقات، جانب انصاف را رعایت می‌کردند. هنگامی که حضرت به عیادت «سعد بن ابی وقاص» رفت، او گفت: من مردی ثروتمندم و وارثی به جز یک دختر ندارم. آیا مناسب است که دو سوم از مال خود را صدقه بدهم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نه. گفت: نیمی از آن را چطور؟ فرمود: نه. سپس حضرت فرمود: «اگر دوست داری صدقه دهی یک سوم آن را صدقه بده، حتی آن

<sup>۱</sup> . همان، ص ۸۱۳ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۳۰۶ .

<sup>۳</sup> . ابن سعد، طبقات، ج ۲، صص ۲۲۶، ۲۲۷ و ۲۹۲ .

هم زیاد است، زیرا اگر ورثه‌ات ثروتمند و بی‌نیاز باشند بهتر از آن است که آنها را

فقیر و تنگدست بگذاری. هر انفاق و بخششی که در راه خدا انجام دهی اجر خواهی داشت، هر چند لقمه‌ای باشد که در دهان زنت بگذاری،<sup>۱</sup> کمک مالی پیامبر به شیوه‌ای انجام می‌شد که در عین کمک کردن آبروی فرد نیز محفوظ باشد: «جابر بن عبدالله» مرد تنگدستی بود. پیامبر از او خواست شترش را به حضرت بفروشد. اما جابر خواست شترش را به حضرت هدیه کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، من آن را از تو می‌خرم، ولی حق استفاده از آن همچنان برای تو محفوظ باشد.»<sup>۲</sup> هدایا به صورت مساوی بین مسلمانان تقسیم می‌شد. در بین مسیر حدیبیه، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان به «ابواء» فرود آمدند، «ایماء بن رَحْضَه» چند گوساله‌ی پروار و صد گوسفند و دو شتر به وسیله‌ی پسر خود «خفاف» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه‌ی او را پذیرفت و برای آنها دعا کرد و از خداوند برای او تقاضای بخشش نمود. آن گاه فرمود تا گوسفندها را میان اصحاب تقسیم کنند. شیر را هم در ظرف بزرگی ریختند و همگی از آن نوشیدند.<sup>۳</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقسیم هدایا فرقی بین نزدیک و دور خود نمی‌گذاشت. «ام سلمه» همسر پیامبر نقل می‌کند: از گوشت هدایای پرواری به ما هم همان قدر رسید که به هر یک از مردم دیگر رسیده بود.<sup>۴</sup>

پیامبر اکرم در صورت وجود امکان جبران، با اعطای بیشتر، از هدیه دهنده قدرشناسی می‌فرمود. در راه رفتن به «جعرانه»، چوپانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گوسفندی را به عنوان هدیه تقدیم کرد. پیامبر فرمود: «من از مشرکین هدیه قبول نمی‌کنم.» او گفت: ای رسول خدا! من به خدا و فرستاده‌ی او ایمان دارم و زکات مال خود را هم می‌پردازم. پیامبر به او فرمود: وقتی به جعرانه رسیدیم نزد ما بیا، ولی گوسفند خود را نیاور. حضرت صلی الله علیه و آله در آن محل به پاس خیرخواهی آن مرد،

<sup>۱</sup> . مغازی، ص ۸۵۳ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۲۹۸ .

<sup>۳</sup> . همان، ص ۴۳۷ .

<sup>۴</sup> . همان، ص ۴۴۹ .

صد گوسفند به او هدیه دادند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۷۱۷ .

در راه غزوه‌ی «تبوک»، پیامبر در «وادی القری» فرود آمد. یهودیان آن منطقه مقداری خوراکی [مربوب از حبوبات و گوشت] برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. ایشان از آن خورد و برای جذب قلوب و تشویق یهودیان به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز یهودیان با مسلمانان مقرر فرمود برای آنها سالیانه چهل بار خرما به عنوان کمک پرداخت نمایند. زنی یهودی در مورد این جبران نیکی و بخشش پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این خیر و نیکی که محمد صلی الله علیه و آله به این یهودیان کرد، بیشتر از تمام ارث آنان از پدرانشان است.<sup>۱</sup>

در زمانی که وضع مالی مسلمانان بهبود یافته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به نمایندگانی که برای عقد قرارداد و مذاکره یا آشنایی با اسلام می‌آمدند، هدایایی عطا می‌کرد. حضرت در اختصاص این هدایا نیز برابری و عدالت را رعایت می‌فرمود. هنگامی که هدایای نمایندگان «بنی تمیم» را عنایت فرمود، از آنان پرسید: «آیا کسی باقی مانده است که به او هدیه‌ای نداده باشیم؟» گفتند: پسرکی است که مواظب بارهاست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را هم بفرستید تا هدیه‌اش را بدهیم.» «قیس بن عاصم» گفت: پسرکی بی‌ارزش است. پیامبر فرمود: «بر فرض که چنان باشد، به هر حال، او هم به نمایندگی آمده است و حقی دارد.»<sup>۲</sup>

#### د) غنایم جنگی و فدیهای اسیران

قبل از ظهور اسلام، بسیاری از اعراب معیشت خود را از طریق غارت دیگر قبایل تأمین می‌کردند. با پیدایش اسلام در مکه و تجمع مسلمانان در مدینه، مشرکین مکه موجودیت خود را در خطر نابودی احساس کردند. یهود مدینه و اشراف این شهر نیز وضعیت پیش آمده را برای موقعیت خود نامناسب دیدند. هر سه گروه از به وجود آوردن شرایطی برای نابودی اسلام یا بازگشت به وضع گذشته استقبال می‌کردند. به همین جهت، توطئه‌ها، کارشکنی‌ها و تجاوزات

<sup>۱</sup> . همان، ص ۷۶۶ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۷۴۶ .

نظامی یکی پس از دیگری رخ می نمود و فرصت کافی برای فعالیت های اقتصادی سالم، از قبیل کشاورزی، دامپروری و تجارت که نیازمند امنیت اجتماعی بود برای مسلمانان باقی نماند. با وجودی که اسلام خواهان صلح و امنیت بود و از جانب خداوند به آن مأمور شده بود،<sup>۱</sup> ولی مسلمانان بر اساس فرمان خداوند، خود را برای مقابله با حملات احتمالی آماده می کردند.<sup>۲</sup> مسلمانان با توجه به وضعیت تحمیلی که دشمن برای آنان به وجود آورده بود، چیزی بهتر از درآمدی که از این فعالیت های دفاعی به دست آنها می رسید، نداشتند. از این طریق، در عین این که مهاجرین و انصار، امنیت شهر را تأمین می کردند، بیکار نبودند و زندگی خود را از درآمد حاصل از غنایم جنگی اداره می کردند. البته باید توجه داشت که در اسلام هدف از جنگ نباید کسب غنیمت باشد. هدف، دفاع از خود و جهاد در راه خداست. معیار جهاد وجود غنیمت یا نبود آن نیست. در جهاد ممکن است غنیمت وجود داشته باشد یا خیر؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان جنگ خیبر به یاران خود گفت که آماده ی جنگ شوند و ایشان هم آماده شدند. در این میان، عده ای در حدیبیه از شرکت در جمع خودداری کرده بودند، ولی در این نبرد به امید غنیمت خواستند همراه آن حضرت حرکت کنند. چون معتقد بودند که خیبر مهم ترین روستای حجاز از لحاظ گوشت و خوراک و اموال است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور دادند که جارچی جار بزند هر کسی که همراه ما می آید فقط باید رغبت به جهاد داشته باشد و کسانی که قصد غنیمت دارند نیایند.<sup>۳</sup> آنچه از طریق جنگ عاید مسلمانان می شد چند چیز بود: غنایم منقول، غنایم غیر منقول، اسیران. غنایم منقول پس از کنار گذاشته شدن یک پنجم از آن، که اختصاص به خدا و رسول او داشت، بین رزمندگان تقسیم می شد. رسول خدا امیدوار بود تا با توزیع عادلانه و بجای درآمد حاصل از غنایم جنگ و فدیه یا غرامتی که مسلمانان در مقابل آزادی اسیران دشمن دریافت می کردند، مشکلات اقتصادی مسلمانان تا حد زیادی از

<sup>۱</sup> . «و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله» [ انفال / ۵۹ ] .

<sup>۲</sup> . «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم» ؛ «به اندازه ی توان نیرو و سواره نظام آماده سازید تا دشمن خدا و شما از آن بترسند» [ انفال / ۶۰ ] .

<sup>۳</sup> . مغازی، ص ۴۸۲ .

میان برود. در جریان جنگ بدر، فدیة اسیران جنگی که خانواده‌های متمولی داشتند نقش بسزایی در تأمین نیازهای اقتصادی مسلمانان داشت. رسول خدا آن



دسته از اُسرای بدر را که فقیر بودند و خانواده‌های آنان مالی را برای پرداخت فدیة آزادی آنها نداشتند، بدون دریافت فدیة آزاد فرمود.<sup>۱</sup>

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در اولین رویارویی با مشرکین دین ستیز در بدر میزان فقر مسلمانان و امید رسول خدا به رفع مشکل فقر اجتماعی از این طریق بود. ایشان از خداوند می‌خواهند: «پروردگارا! ایشان پیاده‌اند و مرکب سواری ندارند، سوارشان فرما؛ برهنه‌اند، جامه‌شان بپوشان؛ گرسنه‌اند، سیرشان فرما؛ نیازمندند، خود، آنان را بی‌نیازشان فرما.»<sup>۲</sup> شاید بتوان گفت این دعای رسول خدا تقریباً پس از جنگ با یهود بنی نضیر و تقسیم اموال و زمین آنان بین مهاجرین تا حدودی اجابت شد.<sup>۳</sup>

پس از پیروزی مسلمانان بر مشرکین مکه در جریان جنگ بدر، دستور توزیع غنایم جنگی از طریق آیات اول سوره‌ی انفال بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. بر طبق این آیات، غنایم به دو بخش نامساوی تقسیم می‌شد. یک پنجم آن خمس نامیده می‌شد و متعلق به حکومت بود و بر طبق صلاح‌دید پیامبر صلی الله علیه و آله صرف مصارف امور عمومی و نیازمندان می‌شد و چهار پنجم دیگر آن به صورت مساوی بین رزمندگان حاضر در جریان نبرد، تقسیم می‌شد.

قبل از ظهور اسلام، در بین اعراب رسم بر این بود که یک چهارم غنایم جنگی به رؤسای قبایل حاضر در جنگ تعلق می‌گرفت. اما پس از اسلام، بنا بر حکم خداوند (سوره‌ی ۲، آیه‌ی ۲۱۹) یک پنجم غنایم به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان حاکم مسلمین تقلیل پیدا کرد و بقیه بر طبق ضوابطی که عرف عادلانه‌ی زمانه و توسط پیامبر اکرم مشخص شده بود، بین رزمندگان اسلام توزیع می‌شد. قبل از شروع جنگ بدر، پیامبر صلی الله علیه و آله چگونگی تقسیم غنایم را این چنین مشخص فرمود:

۱ — سلاح هر یک از کشتگان دشمن، مخصوص کشته‌ی اوست. اگر در این مورد اختلافی پیدا می‌شد حضرت با تحقیق سعی می‌کرد صاحب اصلی آن را پیدا

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۹۶ .

<sup>۲</sup> . ممان، ج ۱، ص ۱۹ .

<sup>۳</sup> . سیره، ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۶ .

کند تا حقی از کسی ضایع نشود. مثلاً پس از جنگ بدر، برای مالکیت شمشیر «ابو

جهل» اختلاف پیش آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را نزد پسر ابو جهل، «عکرمه بن ابو جهل» فرستاد و از او پرسید: چه کسی پدرت را کشت؟ او «معاذ بن عمرو» را کشته‌ی پدر خویش معرفی کرد. به این ترتیب، حضرت آن شمشیر را به «معاذ» اختصاص داد.<sup>۱</sup>

۲- اسیر، متعلق به کسی است که او را اسیر کرده است.

۳- پس از جنگ، اموالی که مخصوص کسی نیست، مانند شتر، پارچه، چرم، کالاهای و غلامان دشمن جمع آوری می‌شوند و با قرعه کشی بین مجاهدین به صورت مساوی تقسیم می‌شوند. پیامبر خدا بین رزمندگان جنگجو و دلاور، سرشناس و گمنام و ضعیف فرقی قایل نبود و همه را به صورت مساوی از غنایم بهره‌مند می‌کرد و تبعیض را جایز نمی‌دانست.<sup>۲</sup>

۴- سهم بردگان و غلامانی که به سپاه اسلام در جنگ خدمتی کرده باشند، بدون قرعه داده می‌شود.

۵- برای آنان که با اسب خود در خدمت جنگ در آیند، سه سهم در نظر گرفته می‌شود؛ که دو سهم آن برای اسب، که هزینه و نگهداریش سنگین بود و یک سهم نیز به صاحب اسب تعلق می‌گیرد. پیامبر اکرم برای هر کسی بیشتر از دو اسب داشت سهم بیشتری قایل نبود. برخی گفته‌اند که فقط برای یک اسب سهم می‌دادند و صحیح‌تر همین است.<sup>۳</sup> در این موضوع پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگران مساوی بود. رسول خدا در فتح «نطاه» فقط سه سهم برای خود منظور فرمود. یک سهم خودشان و دو سهم هم برای یکی از اسب‌هایشان.<sup>۴</sup> سهم شهدا، به خانواده‌ی آنان اعطا می‌شود.

در صورتی که کسی از چیزی از غنایم خوشش می‌آمد و مطالبه‌ی غنیمت خاصی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کرد، ایشان به او عطا می‌فرمود. افرادی هم که به طور غیر

<sup>۱</sup> . مغازی، ص ۶۵ .

<sup>۲</sup> . همان، صص ۷۴-۷۶ .

<sup>۳</sup> . همان، ص ۵۲۵ .

<sup>۴</sup> . همان، ص ۵۲۵ .

مستقیم در پیروزی نقش داشتند، از غنایم بهره‌مند بودند. مثلاً: «سعد بن عباد»، که

به علت مار گزیدگی از حضور در جنگ معذور شده بود، ولی در قیل از جنگ، با مراجعه‌ی خانه به خانه انصار، آنان را تشویق به همراهی با رسول خدا کرده بود، یا «سعد بن مالک ساعدی»، که هنگام حرکت به سمت بدر در گذشت، یا «طلحه بن عبید الله و سعید بن زید»، که قبل از شروع جنگ، برای تجسس و کسب اطلاعات از دشمن اعزام شده بودند،<sup>۱</sup> یا فراریانی که در جریان غزوه‌ی «حُنین» گریخته بودند و سپس بازگشته و در جنگ شرکت کرده بودند را در غنایم سهم فرمود.<sup>۲</sup> رسول خدا برای دو نفر از افرادی که در حدیبیه مرده بودند، سهمی از غنایم را منظور فرمود و همچنین به کسانی که فقط در خیبر شرکت کرده بودند و در حدیبیه حضور نداشتند سهم پرداخت و همچنین برای رابطنی که به فدک رفت و آمد می‌کردند هم سهمی اختصاص دادند.<sup>۳</sup>

«حارث بن عبدالله بن کعب» نقل می‌کند: برگردن «ام عماره» مقداری مهره‌های قرمز دیدم، پرسیدم: اینها از کجاست؟ گفت: مسلمانان در حصار «صعب بن معاذ» مقداری از این مهره‌ها را که زیر خاک پنهان شده بود پیدا کردند و پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌آوردند. حضرت دستور داد میان زنان تقسیم شود. عده‌ی ما ۲۰ نفر بود که بین ما تقسیم شد و به هر یک از ما یک قتیفه، یک بُرد یمانی و دو دینار نیز رسید.<sup>۴</sup>

برخی گفته‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای کودکان نیز سهم مخصوصی معین فرموده بود؛ مثلاً برای «سهله» دختر عاصم که در جریان جنگ خیبر متولد شده بود و همچنین برای نوزادی که خداوند به «عبدالله بن انیس» در خیبر داده بود سهمی تعیین کرد و برخی هم گفته‌اند که برای آنها چیزی از غنایم داد، ولی سهم آنها را به اندازه‌ی سهم مجاهدین قرار نداد.<sup>۵</sup>

۱ . ممان، صص ۷۴-۷۶ .

۲ . ممان، ص ۶۹۰ .

۳ . ممان، ص ۵۲۲ .

۴ . ممان، ص ۵۲۴ .

۵ . ممان، ص ۵۲۴ .

پیامبر صلی الله علیه و آله ده نفر از یهودیان مدینه را با خود به جنگ خیر برد و سهم آنها را

مانند مسلمانان منظور کرد. بعضی گفته‌اند که سهم آنها مانند سهم مسلمانان نبوده، بلکه حضرت چیزی از غنایم را به آنها بخشید. رسول خدا همه‌ی بردگان را پاداش داد. «عمیر»، برده‌ی ابی‌الرحم، گفته است: رسول خدا مقداری اثاثیه‌ی منزل به من بخشیدند.<sup>۱</sup> پیامبر خدا به غلامان و بردگانی که در جنگ بدر حضور داشتند و به مسلمانان یاری رسانده بودند سهمی از غنایم را اختصاص دادند.<sup>۲</sup> «شقران»، غلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، به مراقبت از اسیران گماشته شده بود، پس از تقسیم غنایم، آن قدر به او اسیر داده شد، که بی‌نیاز شد.<sup>۳</sup>

### اخلاق در حفظ غنایم (بیت المال)

برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حفظ بیت‌المال و اموال عمومی همچون غنایم جنگی اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و ایشان نسبت به برداشت غاصبانیه‌ی آن به شدت واکنش نشان می‌داد. پس از غزوه‌ی «حنین» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد غنایم را جمع کنند و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد در غنایم خیانت نکند. به همین جهت، «عقیل بن ابی طالب»، که تنها سوزنی از غنایم را به همسرش داده بود، از او پس گرفت و باز گرداند. «عبدالله بن زید»، کمانی را که از غنایم برداشته بود و حتی با آن به مشرکان تیراندازی نیز کرده بود، باز گرداند.<sup>۴</sup>

قبل از تقسیم غنایم جنگ خیبر، شخصی از پیامبر خدا چیزی از غنایم را خواست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حتی یک تار نخ و یک تکه پارچه از آن حلال نیست و من خودم نیز در آن تصرف نمی‌کنم و چیزی از آن را نمی‌بخشم. مردی از ایشان پای‌بند شتر خواست. فرمود: بگذار غنایم تقسیم شود تا به تو پای‌بند بدهم.<sup>۵</sup>

پس از غزوه‌ی «حنین» مردی با یک بسته موی تافته که آن را یافته بود به حضور پیامبر آمد و از حضرت درخواست کرد که آن را به او ببخشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱ . میزان، ص ۵۲۲ .

۲ . میزان، ص ۷۸ .

۳ . میزان، ص ۷۸ .

۴ . میزان، ص ۷۰۰ .

۵ . میزان، ص ۵۱۹ .

فرمود: آنچه از این غنیمت، سهم من و فرزندان عبدالمطلب است متعلق به تو. در



همین جنگ، مردی ریسمانی را که یافته بود و با آن بارهای خود را بسته بود از پیامبر به عنوان سهم غنیمتش طلب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سهم من، متعلق به تو باشد، ولی با سهام مردم چه می کنی؟<sup>۱</sup> سخنگو و منادی پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال جنگ خیر نداد که اگر حتی نخ و تکه های پارچه ای را هم برداشته ای در غنایم منظور کنید و آن را برگردانید که غل و غش مایه ی بدبختی و سرافکنندگی و آتش قیامت خواهد بود. پیامبر صلی الله علیه و آله قبلاً به اصحاب فرموده بود که مسلمانان هیچ چیز از غنایم را پیش از آن که تکلیف آن مشخص شود نفروشند و اگر بر مرکبی هم سوار شده اند آن را پس دهند و اگر لباسی از غنایم پوشیده اند پیش از آن که کهنه شود آن را برگردانند. زنان اسیر باید یک بار عادت ماهانه را پشت سر بگذارند. تنها پس از آن می توانند این زنان را مالک شوند و همچون همسران خود با آنان نزدیکی کنند.<sup>۲</sup>

در جریان جنگ خیر مردی به نام «کرکره» که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در موقع جنگ مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را نگاه می داشت، کشته شد. جمعی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آیا او شهید شد؟ حضرت فرمود: او به واسطه ی قطیفه ای که از غنایم خیر دزدیده بود، هم اکنون در آتش می سوزد. شخصی دیگر به حضرت گفت: من دو بند کفش کهنه از غنایم برداشتم. حضرت فرمود: هر دو بند آتش است.<sup>۳</sup> در همین زمان، مردی از قبیله ی اشجع در گذشت و مرگ او را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند. حضرت فرمود: بر دوست خود نماز گذارید. چهره ی مردم از این که حضرت او را شهید و بی نیاز از غسل ندانسته بود در هم کشیده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او در راه خدا غل و غش کرده است. مردم کالاهای او را جستجو کردند و چند مهره ی کم قیمت از یهودیان را یافتند که دو درهم بیشتر نمی ارزید.<sup>۴</sup>

رسول خدا به همان اندازه که از نظر اخلاقی خود و اصحاب خویش را مجاز به استفاده ی غاصبانه از مردم نمی دید، استفاده ی غیر اخلاقی از اموال دشمن را هم

۱. همان، ص ۷۰.

۲. همان، صص ۵۲۰ - ۵۲۱.

۳. همان، ص ۵۴۱.

۴. همان، ص ۵۲۰.

مجاز نمی‌دانست. «یسار حبشی»، غلامی سیاه متعلق به «عامر» یهودی بود. او

گوسفندان ارباب خود را می چرانید. باور به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله بر دلش نشست. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ما را به چه چیزی دعوت می کنی؟ فرمود: به اسلام. گواهی بده که خدایی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده‌ی او هستم. یسار پرسید: در صورت قبول آن، برای من چه چیز منظور خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت از آن تو خواهد شد. یسار گفت: این گوسفندان امانت هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنها را از لشکرگاه بیرون ببر و به سمت صاحبش هدایت کن. خداوند امانت را از عهده‌ی تو برمی دارد. گوسفندان به طرف صاحب خود رفتند و آن یهودی اطلاع پیدا کرد که برده‌ی او مسلمان شده است.<sup>۱</sup> «مغیره» همراه چند نفر از مشرکین به سفر رفته بود. آنها در مکانی شراب نوشیدند و مست شدند، اما مغیره از نوشیدن شراب خودداری کرد و کالاهای و اموال آنها را برداشت و خواست خمس آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله بپردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله از پذیرفتن آن اموال خودداری فرمود و گفت: چون این مال با مکر و فریب به دست آمده من خمس آن را نمی پذیرم.<sup>۲</sup> حتی اگر اموالی به دست می آمد که مشروع نبود حضرت آن را حتی اگر بر اثر اشتباه بود به صاحبانش مسترد می فرمود. علی علیه السلام به زید بن حارثه که به سریه‌ای رفته بود رسید و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که هر اسیر و مالی که از این قوم در دست تو است به آنها بازگردانی. زید گفت: چه علامت و نشانه‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله داری؟ علی علیه السلام فرمود: این شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله است. او شمشیر رسول خدا را شناخت و دستور داد هر کس اسیر یا مالی دارد برگرداند.<sup>۳</sup>

#### موارد مصرف غنایم اختصاصی پیامبر صلی الله علیه و آله

ایشان این اموال را صرف تأمین خود، خانواده‌ی خود و نیازهای مسلمین می کرد.<sup>۴</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل فقر مردم استثناءً خمس غنایم جنگ بدر را برنداشت و در این جنگ حق مالی او مانند سایر رزمندگان بود. شمشیر «ذوالفقار» و شتر

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۴۹۴ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۴۵۲ .

<sup>۳</sup> . ممان، ص ۴۲۳ .

<sup>۴</sup> . ممان، ص ۱۳ .

ابوجهل [ که بعدا در حدیبیه برای مراسم حج قربانی شد ]، تنها سهم ایشان از

غنايم بود. پس از نزول آیهی **واعلموا انما غنمتم**، بود که حضرت سهمی را به خود اختصاص داد.<sup>۱</sup> پیامبر سه مورد غنیمت اختصاصی داشتند: اول غنايم «بنی نضیر»، که متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ایشان میان خویشان خود تقسیم می فرمود و به هر کس مصلحت می دانست، لطف می فرمود و از حاصل و درآمد نخلستان های آن نیز سهم همسران و فرزندان عبدالمطلب را تأمین می کرد و اضافهی آن صرف خرید اسلحه و تجهیزات جنگ و اسب می شد که در زمان ابوبکر و عمر هم استفاده شدند. درآمد «فدک» به فقرا و نیازمند بخشیده می شد و درآمد «خیبر» به سه قسمت تقسیم شده بود: دو بخش برای مهاجران و یک بخش برای خویشاوندان فقیر.<sup>۲</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله از خمس غنايمی که سهم خودش بود مقداری سلاح و لباس تهیه فرمود، و به خاندان نزدیک خود، از جمله به زنان و مردان خاندان عبدالمطلب، مقداری اثاثیه و لباس و مهره های قیمتی بخشید. مقداری هم به یتیمان و فقرا اختصاص داد.<sup>۳</sup>

#### مدیریت اخلاقی صلح و جنگ

خداوند متعال در قرآن کریم اخلاق و مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به رخ بندگانش می کشد و می فرماید: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ**؛ «پیامبری از خودتان آمده است که بر او سخت است که در رنج افتید، بسیار خواستار تان است و با ایمان آورندگان نرم و مهربان است.»<sup>۴</sup> صلح و جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله برای تأمین آرامش و دور شدن رنج از مردم بوده است. طبعاً در این میان صلح طلبی رویه ی مورد علاقه ی رسول خداست، زیرا در پناه آن امنیت ایجاد می شود و در پناه امنیت مردم می توانند با آرامش اهداف فردی و اجتماعی خود را تحقق بخشند و مقاصد مادی و معنوی

<sup>۱</sup> . ممان، صص ۷۳ - ۷۷ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۲۸۰ .

<sup>۳</sup> . ممان، ص ۵۱۹ .

<sup>۴</sup> . توبه / ۱۲۸ .

خویش را دنبال نمایند.

## الف) مدیریت صلح

ایشان برای برقراری صلح و امنیت اجتماعی تمام توان خود را صرف می نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اعلام این که مدینه حرم امن الهی است، برای آن مرز حقوقی تعیین کرد تا به لحاظ محلی به دور از تجاوز و درگیری باشد و از نظر خارجی هم دشمن موضع خود را معلوم سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدای ورود خود به مدینه سعی کرد با تمام قبایل مشرک اطراف مدینه پیمان عدم تعرض و صلح امضا کند. به طوری که صفوان بن امیه به یاران مشرک قریشی خود این موضوع را چنین می گوید: محمد راه ساحلی به شام را بسته است و با همه ی قبایل این مسیر پیمان بسته، بنابراین ما دیگر قادر به تجارت از این مسیر نیستیم.<sup>۱</sup> هیئت های نمایندگی نجران، ثقیف و مناطق مختلف دیگر برای مذاکره خدمت پیغمبر می رسیدند. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نمایندگانی به نقاط مختلف می فرستاد تا صلحی فراگیر با همه ی قبایل ایجاد کند. اصرار بر صلح توسط رسول خدا به طوری بود که هنگام روانه کردن علی علیه السلام به یمن به او چنین سفارش می کند: «چون به آن جا رسیدی شروع کننده ی جنگ نباش، اگر آنها هم جنگ را شروع کردند و یکی دو نفر از شما کشته شدند باز هم تو جنگ مکن! با آنها مدارا کن و گذشت خود را به آنها نشان ده.»<sup>۲</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان اوج اقتدار حکومتش به طوایف مختلف نامه می نوشت و به آنان خودمختاری می داد، مشروط بر این که نماز به پا دارند و زکات پردازند و راه ها را امن کنند. بر اساس این پیمان نامه ها اگر کسی به آن قبایل حمله می کرد باید مسلمانان از آنان دفاع کنند و اگر برای یاری مسلمانان فرا خوانده شدند، یاری برسانند.<sup>۳</sup> «زید بن ثابت» انصاری که در زمان ورود پیامبر به مدینه یازده ساله بود، می گوید: پیامبر به من فرمود خط عبرانی یا سریانی را فرا گیرم و من در هفت شب آن را آموختم تا بتوانم نامه های یهود به پیامبر را بخوانم.<sup>۴</sup> کسانی که به عنوان سفیر

<sup>۱</sup> . واقعی، مغازی، ج ۲، ص ۱۴۳ .

<sup>۲</sup> . همان، ج ۳، ص ۲۶ .

<sup>۳</sup> . طبقات، ج ۱، صص ۲۵۵ و ۲۵۷ .

<sup>۴</sup> . همان، ج ۲، ص ۳۴۲ .

از جانب پیامبر فرستاده می شدند به زبان همان مردم صحبت می کردند.<sup>۱</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله حتی سعی می نمود در جنگ ها شروع کننده ی جنگ نباشد و اگر از جانب متجاوز، پیشنهاد صلح داده شود از آن استقبال می فرمود.<sup>۲</sup> با متجاوزترین دشمنان همچون قریش نیز تمایل به جنگ نداشت. به همین جهت، از «عتبه بن ربیع» و «حکیم بن حزام» که طالب جنگ و تجاوز به مسلمانان نبودند تقدیر کرد.<sup>۳</sup>

شیوه ی تبلیغ رسول خدا گفتگو و روشننگری بود، ولی دشمنان او به این روش تمایلی نداشتند و از خشونت استفاده می کردند. رسول خدا در عین این که خود را برای دفاع در مقابل دشمن آماده می کرد سعی داشت با قبایل مختلف هم پیمان شود و با این کار از بروز حملات جنگی آنان و هم پیمانی آنها با دشمن جلوگیری کند. هنگامی که «ابوجهل» با سپاه قریش در بدر، در مقابل سپاه مسلمین صف کشیده بود، پیامبر «عمر بن خطاب» را پیش او فرستاده و فرمود تا به آنها بگوید برگردند، پیامبر صلی الله علیه و آله مایل به جنگ با شما نیست.<sup>۴</sup> شروع کننده ی جنگ احد و خندق نیز مشرکین بودند و حضرت تنها از خود و مسلمانان دفاع می کرد. حضرت با یهود نیز آن هنگامی که تهدیدی نظامی محسوب نشدند و توطئه ی جنگی نکردند در صلح و صفا زیست. حضرت در اولین فرصتی که ضعف مشرکین قریش را احساس کرد، بدون سلاح برای زیارت خانه ی خدا به سوی مکه رفت. در این حادثه «بدیل بن ورقاء» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ما از نزد اقوامت «کعب بن لوی» و «عامر بن لوی» می آییم. قریش «رجاله» و هر کس را که اطاعت می کرده با ساز و برگ فراوان و زنان و فرزندان خود بیرون آورده اند و سوگند خورده اند که تا تو همه ی آنها را نکشی نمی گذارند وارد حرم شوی. آنان میان تو و کعبه را خالی

<sup>۱</sup> . ممان، ج ۱، ص ۲۴۹ .

<sup>۲</sup> . مغازی، ج ۱، صص ۴۹ و ۵۴ .

<sup>۳</sup> . السیرة النبویة، صص ۲۳۳ - ۲۳۴ .

<sup>۴</sup> . مغازی، ص ۴۵ .



نمی گذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ما برای جنگ نیامده ایم بلکه برای طواف کعبه آمده ایم، ولی البته هر کس ما را از این کار باز دارد با او می جنگیم.<sup>۱</sup> حضرت در همین سفر با اهل مکه پیمان صلح بست و در نوشتن صلح نامه نیز با نهایت مصالحه و مسامحه رفتار کرد. حضرت پذیرفت در عهدنامه‌ی صلح به جای نام خدا بسمک اللهم نوشته شود و عنوان رسول الله حذف و به جای آن محمد بن عبد الله ذکر شود.

#### ب) مدیریت جنگ

حکومت نوپای مدینه دشمنان بالقوه و بالفعل خطرناکی داشت که تا ریشه کن ساختن کامل آن، آنان مانع رسیدن مسلمانان به یک زندگی آرام بودند، زیرا ایمان دینی مسلمانان را برای دنیای خود خطرناک می دانستند و هر روز به توطئه‌ای مشغول بودند و در تدارک تجاوز جدیدی به مدینه می شدند. دشمنان حاکمیت مسلمین را می توان به دو دسته‌ی خارجی و داخلی تقسیم کرد:

**دشمنان خارج مدینه:** مشرکین قریش و قبایل هم پیمان با آنها، از دشمنان اصلی و بالفعل مسلمانان به حساب می آمدند. غیر از آنها، قبایل وحشی و غارتگر بدوی مشرک عرب نیز از هر فرصتی برای حمله به مدینه و غارت آن استفاده می کردند.

یهودیان یثرب که در اطراف و خارج مدینه سکونت داشتند دشمنان بالقوه‌ی مسلمانان بودند. کینه و دشمنی‌ای که یهودیان با مسلمانان داشتند در نزد مسیحیان شبه جزیره وجود نداشت، برعکس، نوعی دوستی از جانب مسیحیان نسبت به مسلمانان دیده می شد. قرآن کریم می فرماید: دشمن ترین افراد با شما یهود و مشرکین هستند و نزدیک ترین آنها به دوستی، مسیحیان هستند و این به جهت وجود قدیس و کشیشانی در بین آنهاست که روحیه‌ی استکباری ندارند.<sup>۲</sup>

**دشمنان داخل مدینه:** اکثر مردم مدینه در برابر با اسلام واقعا تسلیم شده بودند، ولی عده‌ای از آنها که یارای مخالفت با اکثریت و جو حاکم را نداشتند ظاهرا اسلام

<sup>۱</sup> . همان، ص ۴۵۰ .

<sup>۲</sup> . «لتجدن اشد الناس عداوه للذین امنوا الیهود و الذین اشركوا و لتجدن اقربهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انا نصارا، ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یتکبرون» [مانده / ۸۲] .

آوردند، ولی واقعا به آن باور نداشتند. قرآن کریم به این گروه «منافق» لقب داد. آنها هر روز با کارشکنی‌های خود مشکلی ایجاد می‌کردند.<sup>۱</sup>

رسول خدا در عین صلح‌طلبی، تجاوز به جان و مال مسلمانان را نمی‌بخشید و با مسیبان آن به شدت برخورد می‌کرد. او متجاوز به جان و مال مسلمانان را مستحق اشد مجازات می‌دانست تا کسی به ادامه‌ی آن جرئت نداشته باشد. در غالب موارد همین که می‌شنید قوم یا قبیله‌ای قصد حمله به مدینه دارد به سرعت خود را برای مقابله با آن آماده کرد.

در جهانی که قانون، حاکم نباشد و زور حکومت کند، اگر قدرت نداشته باشی از طرف صاحبان قدرت بلعیده خواهی شد. احتمال حمله‌ی قریش و دیگر قبایل عرب به مدینه زیاد بود. به همین دلیل، رسول خدا مهاجرین را به مأموریت‌های مختلف نظامی گسیل می‌کرد تا قدرت خود را به نشان دهند و کسی جرأت تعرض به مسلمانان را نداشته باشد.

**وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَعْتَنْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ، اللَّهُ يُعَلِّمُهُمْ؛** «تا می‌توانید برایشان نیرو و اسبان بسته آماده نهید، که دشمن خدا و دشمن خویش و دیگرانی جز ایشان را بترسانید. شما نمی‌شناسیدشان، خدا می‌شناسدشان.»<sup>۲</sup> انجام مأموریت‌های نظامی به منظور شناسایی منطقه و هم‌پیمانی با قبایل اطراف مدینه و ترس دشمن انجام می‌شد. این کار، علاوه بر این که امنیت مدینه را تأمین می‌کرد و مانع حمله‌ی دشمن به شهر می‌شد، برای مهاجرین مشاغل مفیدی ایجاد می‌کرد که با روحیه‌ی آنها نیز سازگار بود.

واقعی می‌نویسد: پیامبر تا قبل از جنگ بدر هیچ‌یک از انصار را برای جنگ اعزام نفرمود.<sup>۳</sup> به دنبال ورود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه و مقارن نزول آیات جهاد، حدود یک سال، حرکت نظامی از جانب مسلمانان انجام نشد. در مدت ده سالی که

<sup>۱</sup> . «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأواهم جهنم و بش المصیر» [توبه / ۷۳] .

<sup>۲</sup> . انقال / ۶۰ .

<sup>۳</sup> . واقعی، صف‌زی، ج ۱، ص ۷؛ طبقات، ج ۲، ص ۲ .

رسول خدا در مدینه بود هفتاد و چهار حرکت نظامی انجام شد که شروع این

نبردها از جانب مشرکین بود. در ۲۷ نبرد، خود پیامبر شرکت داشت. او در نه تاي آن شخصاً در مبارزه شرکت کرد و در ۴۷ نبرد، دیگران را به این مأموریت فرستاد.<sup>۱</sup> شدت و گستردگی دشمنی چنان بود که در کمتر از هر پنج‌جاه روز یک جنگ بر مسلمانان تحمیل می‌شد. طبعاً بیشترین زمان زندگی اجتماعی پیامبر اسلام در مدینه در میدان جنگ گذشت و جنگ به دلیل مقتضیات و شرایط خاص خود، دشوارترین صحنه برای رعایت اخلاق انسانی است، ولی رسول خدا در این صحنه نیز اخلاقی‌ترین مدیریت جنگی را از خود نشان داد.

رسول خدا دوست نداشت کسی را به کاری مجبور کند. به همین جهت، برای جنگ‌ها از نیروهای داوطلب بهره می‌گرفت. در جریان جنگ بدر، هنگامی که معلوم شد کاروان تجاری قریش به مکه رفته است و مسلمانان با لشکر قریش رویارو شدند، رسول خدا احتمال داد انصار بنا بر بیعت خود، تنها از او در شهر مدینه دفاع خواهند کرد، ولی انصار به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اطمینان دادند که هیچ‌کس از آنان از او کناره نخواهند گرفت و تنها پس از آن رسول خدا راهی جنگ شد.<sup>۲</sup> در جریان انجام مراسم حج عمره، هنگامی که احتمال جنگ داده شد، حضرت از یاران خود مشورت خواست و پس از بیعت رضوان که اعلام رضایت آنان بود، تصمیم به جنگ گرفت. در جریان جنگ تبوک بسیاری از افراد حاضر نشدند داوطلب شوند، پس از بازگشت از جنگ، تنها برخورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنان این بود که آنان را از این‌که دنیا و هوای نفس را بر خدا ترجیح داده‌اند مذمت کند و با اظهار پشیمانی آنان، آنها را بخشید.<sup>۳</sup> در اثنای جنگ خندق، بنی حارثه، «اوس بن قیظی» را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادند و پیام دادند که خانه‌های ما بی‌پناه و بی‌حفاظ است و خانه‌ی هیچ‌کدام از انصار این‌گونه نیست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنها اجازه‌ی معافیت از جنگ را داد و آنها آماده‌ی بازگشت به خانه‌های خود شدند. چون این خبر را «سعد بن معاذ» شنید، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: اینان همیشه در موقع سختی و مشکلات این چنین

<sup>۱</sup> . مغازی، ج ۱، ص ۵ .

<sup>۲</sup> . السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۲۷ .

<sup>۳</sup> . ممان، ج ۲، صص ۱۸۵ - ۱۹۰ .

بهانه‌جویی می‌کنند. آن‌گاه روی به بنی حارثه کرد و گفت: این کار همیشگی شما نسبت به ماست و هر گرفتاری که پیش آمده شما این‌گونه رفتار کرده‌اید. با این

حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را مجبور به ماندن نکرد و آنان را باز گردانید.<sup>۱</sup> رسول گرامی اسلام، استبداد رأی نداشت و دیدگاه‌ها را با دقت گوش می‌کرد و آنچه منطقی بود به کار می‌بست، به طوری که برخی با توجه به فرهنگ جاهلانیه معمول بین رهبران مستبد، این رفتار او را عیب می‌پنداشتند و او را «گوشی» خطاب می‌کردند.<sup>۲</sup> یکی از امور مهم که رسول خدا در آن با دیگران مشورت می‌فرمود، جنگ بود.

در شروع جنگ بدر، پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب، از مهاجر و انصار، مشورت کرد.<sup>۳</sup> در جنگ احد و خندق و دیگر جنگ‌ها نیز حضرت با اصحاب مشورت فرمود و از پیشنهادات آنان استفاده می‌شد. در جنگ احزاب ساخته شدن خندق برای غافلگیر کردن مشرکین به پیشنهاد سلمان فارسی بود.<sup>۴</sup> پس از آن که محاصره‌ی «بنی نقیف» در حصارهایشان طولانی شد، پیامبر با مردم مشورت فرمود. «سلمان فارسی» پیشنهاد استفاده از منجنیق را داد. پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت و فرمان ساخت و نصب منجنیق را صادر فرمود.<sup>۵</sup>

گاه مواردی پیش می‌آمد که این مشاوره حتی خلاف رأی پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه می‌داد. در جنگ بدر «حباب بن مُنذر» از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: که آیا این جایگاه را برای جنگ از طریق وحی انتخاب کرده‌ای یا نظر و تاکتیک جنگی خود شماست؟ رسول خدا پاسخ می‌دهند که نظر خودم است. او می‌گوید: از نظر موقعیت جنگی مناسب نیست و بهتر است در کنار آب قرار بگیریم و چنین و چنان کنیم. حضرت فرمود: نظر تو درست است و دستور فرمود: لشکر مطابق با پیشنهاد او عمل کنند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> . مغازی، ص ۳۴۷ .

<sup>۲</sup> . «منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن، قل اذن خیر لکم یومن بالله و یومن للمومنین» [توبه / ۶۱] .

<sup>۳</sup> . سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۵۳۶ .

<sup>۴</sup> . السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۴۷ .

<sup>۵</sup> . مغازی، ص ۷۰۶ .

<sup>۶</sup> . السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۳۲ .

در جنگ احد با اصحاب به مشورت پرداخت و علی رغم نظر خود به نظر

اکثریت عمل نمود.<sup>۱</sup> در جریان جنگ خندق، علی رگم توافق با قبیله‌ی بنی عطفان مبنی بر این که یک سوم محصول مدینه به آنها داده شود تا آنها قریش را تنها بگذارند، قبل از امضای توافقنامه، با رؤسای اوس و خزرج به مشورت پرداخت و چون آنها حاضر به پذیرش آن نشدند، حضرت فرمود: خود دانید.<sup>۲</sup> «ابو هریره» می گوید: من هیچ کس را ندیده‌ام که به اندازه‌ی رسول خدا با یاران خود مشورت کند.<sup>۳</sup>

در ابتدای جنگ خیبر، «حباب بن منذر بن جموع» به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: شما نزدیک به حصار، میان نخلستان و زمین‌های مرطوب فرود آمده‌اید و هیچ قومی آزمندتر و تجاوزگرت‌تر از مردم قلعه‌ی «نطاه» نیستند و آنها اکنون بر ما مشرف هستند و بیشتر در تیررس قرار می‌گیریم. آنها ممکن است شبانگاه در پناه نخلستان پنهان شوند. پس از این سرزمین بکوچید و ریگستان را در میان خود و ایشان قرار دهید تا تیرهای ایشان به ما نرسد. پیامبر صلی الله علیه و آله «محمد بن مسلمه» را احضار کرد تا جایی دورتر از حصارهای آنها و بدور از دستبرد و شیبخون آنها در نظر بگیرد.<sup>۴</sup>

موضوع دیگری که در فعالیت‌های شخصی و نظامی رسول خدا حایز اهمیت است توجه ایشان به نظم بود.<sup>۵</sup> حضرت کارهای خود را مثل لباس پوشیدن و حرکت کردن را از سمت راست انجام می‌داد.<sup>۶</sup> حضرت قبل از هر جنگ، نیروها را به صورت منظم به صف می‌کرد و آنها را که جلو یا عقب صف ایستاده بودند با اشاره‌ی چوبی که در دست داشتند منظم می‌ساخت و آن‌گاه نیروها را

<sup>۱</sup> . سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۶۴۸ - ۶۴۹ .

<sup>۲</sup> . السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲۴۶ .

<sup>۳</sup> . مغازی، ص ۴۴۰ .

<sup>۴</sup> . ممان، ص ۴۹۰ - ۴۸۹ .

<sup>۵</sup> . ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۶۶ .

<sup>۶</sup> . ممان، ج ۱، ص ۳۷۰ .



سازماندهی می کرد.

هنگامی که مسلمانان به حصار «ناعم» در «نطاه» رسیدند، حضرت اصحاب را مرتب و به صف کرد و فرمان داد که تا دستور نرسیده جنگ را شروع نکنند. در این

هنگام، مردی از قبیله‌ی «اشجع» به یک یهودی حمله کرد و آن یهودی که «مرحب» نام داشت کشته شد. مردم گفتند: ای پیامبر! آن مرد شهید محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: آیا پس از این که من از جنگ منع کرده بودم کشته شد؟ گفتند: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جارچی جار بزند که هر کس از دستور سرپیچی کرده بهشت بر او روا نخواهد بود.<sup>۱</sup>

ایشان برای نگهبانی هم نوبت مشخص می‌کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هفت شبانه‌روزی که در «رجیع» بودند برای پاسداری و نگهبانی شبانه میان اصحاب خود نوبت قرار داد.<sup>۲</sup> «ام سلمه» نقل می‌کند که من در جنگ خندق در تمام مدت اقامت حضرت همراه ایشان بودم و در یک شب با آن که سرمای سختی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و مدتی نماز خواند و از خیمه‌ی خود بیرون رفت و دیده‌بانی کرد.<sup>۳</sup>

گاهی کسی نبود که از منطقه‌ای حفاظت کند و او خود شخصاً آن را انجام می‌داد. عایشه می‌گوید: در یکی از شب‌ها که در کنار خندق بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله مرتباً از شکافی که در کنار خندق ایجاد شده بود رفت و آمد می‌کرد و از آن نگهبانی می‌فرمود، تا این که سرما ایشان را اذیت کرد. من آن حضرت را گرم کردم و دوباره برای حراست از همان شکاف بیرون رفت و گفت: می‌ترسم که دشمن از این شکاف نفوذ کند. در همین موقع، صدای سلاح و برخورد آهن را شنیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کیست؟ گفت: منم، سعد بن ابی وقاص. فرمود: از این شکاف مواظبت کن، و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید.<sup>۴</sup>

ویژگی دیگر حضرت، اهمیت دادن به تجهیزات و تسلیحات نظامی و کسب اطلاعات از دشمن بود. روز جنگ خیبر، بر تن پیامبر صلی الله علیه و آله دوزره بود و روپوش و کلاهخود داشت و بر اسبی به نام ظرب (سنگ برآمده) سوار بود و نیزه و سپر در

<sup>۱</sup> . مغازی، صص ۴۹۳ - ۴۹۴ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۴۹۲ .

<sup>۳</sup> . همان، ص ۳۴۸ .

<sup>۴</sup> . همان، صص ۳۴۷ - ۳۴۸ .

دست داشت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۴۷۹ .

ایشان قبل از شروع هر عملیات نظامی نیروی بسیاری را صرف کسب خبر می کردند. این اطلاعات غالباً برای تصمیم گیری های نظامی مورد استفاده قرار می گرفت و اگر موجب تضعیف روحیه ی مجاهدان می شد، مخفی می ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله «حباب بن مُنذر» را برای کسب خبر و ارزیابی دشمن میان قریش فرستاد و به او امر فرمود: پس از بازگشت، اخبار خود را جز نزد من، در خلوت، با کسی بازگو مکن؛ اگر هم دیگران از تو پرسیدند، بگو دشمن را اندک دیدم.<sup>۱</sup>

یکی از موارد دروغ مصلحت آمیز، دروغ در زمان جنگ است، زیرا که گفتن هر راستی در جریان جنگ ممکن است باعث ریخته شدن خون های بسیار شود یا موفقیت را به تأخیر بیندازد. عبدالله بن انیس در مورد سریه ی خود می گوید: از رسول خدا تقاضا کردم که هر چه لازم شد در جریان این جنگ بگویم اشکالی ندارد؟ حضرت فرمود: آنچه لازم شد و هر چه دلت می خواهد بگو.<sup>۲</sup>

گروهی از قبیله ی «خزاعه» به نام «بنی المصطلق» همراه اقوام و هم پیمانانشان، سلاح و تجهیزات فراهم کرده و قصد جنگ و حمله به مدینه را داشتند. پیامبر برای کسب خبر، «بریده بن حصب» را روانه فرمود. بریده از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفت تا برای کسب اعتماد آنان و دریافت اخبار و جزئیات اعمالشان هر چه که لازم باشد، حتی برخلاف اعتقاداتش، بگوید، حضرت به او این اجازه را دادند.<sup>۳</sup>

جنايات جنگی در جنگ های گذشته معمولاً انجام می گرفت و هیچ کس نبود که به آن رسیدگی کند. بی گناهان بسیاری قربانی خشم جریان جنگ بودند. رسول خدا برای جلوگیری از این نوع فجایع جنگی، قبل از جنگ به نیروهای خود در این زمینه سفارش های اخلاقی می فرمود. پس از پیروزی در «غزوه ی حُنین» پیامبر صلی الله علیه و آله «طفیل بن عمرو» را به سوی طایف فرستادند تا بتکده ی آن دیار را ویران

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. همان، صص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۳. همان، ص ۳۰۱.

سازد. قبل از حرکت به او چنین توصیه کردند: به مردم سلام برسان، به قوم خود کمک کن، غذا ببخش؛ و از خداوند حیا کن، همان گونه که هر کس از بستگان محترم خویش حیا می کند؛ و هر گاه کردار زشتی انجام دادی، با نیکی جبران کن.<sup>۱</sup> سفارش حضرت به «عبدالرحمن بن عوف» در سریه ی «دُومَةُ الْجَنْدَل» چنین بود که: به نام خدا به جهاد برو و فقط در راه خدا با کافران جنگ کن. مکر و فریب نکن، هیچ کودکی را نکش.<sup>۲</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی اجساد کشتگان دشمن در نبرد بدر، دستور داد که آنان را دفن کنند.<sup>۳</sup>

در بین اعراب معمول بود که اگر به دشمن دست پیدا می کردند از هیچ وحشی گری فرو گزار نمی کردند. اعضای بدن آنها را قطعه قطعه می کردند، بخشی را به یادگار می بردند و دست و پای آنها را می بریدند و بر چشمشان میل می کشیدند. اسلام این اعمال را منع کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه گروهی را به سریه ای می فرستاد آنها را از مثله کردن منع می فرمود. هیچ گاه نگفت چشمی را میل بکشند و هرگز بر قطع دست و پای امر نفرمود.<sup>۴</sup>

«عمر بن الخطاب» پس از اسیر شدن «سُهیل بن عمرو» به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: فرمان دهید تا دندان های پیشین و زبان او را در آورند، تا دیگر هرگز نتواند علیه شما همچون گذشته، ایراد خطبه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هرگز او را مثله نمی کنم و از پیامبر خدا نخواه تا چنین فرمانی بدهد.<sup>۵</sup>

مهر و عطوفت پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول حال اسیران جنگی نیز می شد. پس از گرفتن اسیر، کسی حق کشتن آنان را نداشت، مگر این که او گناهی دیگر مرتکب شده باشد و حکم اعدام برای او صادر شود. در راه بردن اسرا به مدینه «سُهیل بن عمرو» گریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند در صورتی که کسی او را پیدا کرد وی را به قتل

۱ . ممان، ص ۷۰۳ .

۲ . ممان، ص ۴۲۴ .

۳ . ممان، ص ۸۳ .

۴ . ممان، ص ۴۳۲ .

۵ . ممان، ص ۷۹ .

برساند. اتفاقاً خود حضرت او را یافتند، دستانش را بستند و همراه خود به مدینه بردند ولی او را نکشتند.<sup>۱</sup>

«ابوالعاص بن ربیع» که اسیری از قریش بود، ذکر می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله به

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۸۷ .

مسلمانان سفارش رفتاری نیک با اسرا را کرده بود؛ هر گاه که آنان غذا می خوردند نان را که بسیار کم بود به ما اختصاص می دادند و خود خرما می خوردند، انصار ما را سواره می بردند و خود پیاده راه می پیمودند.<sup>۱</sup>

پس از پیروزی مسلمانان بر «بنی المصطلق» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرمود با اسیران با نرمی و ملایمت رفتار شود. مردان را در گوشه ای و زنان و کودکان را در گوشه ای دیگر جمع کردند و افرادی را برای مراقبت و نگهداری از آنان تعیین فرمود.<sup>۲</sup>

پس از آن که محاصره ی بنی ثقیف در حصارهایشان طولانی شد، پیامبر فرمودند: هر برده ای از حصار بیرون آید و به ما پیوندد آزاد است. حدود ۲۰ مرد از حصار خارج شدند و به سوی مسلمانان آمدند. چندین نفر از آنها بعدا مسلمان شدند که پیامبر خود، بهای آزادی آنها را پرداخت و هر یک از آنان را به مسلمانی سپرد تا عهده دار هزینه ی او شود. پس از پیروزی مسلمانان بر بنی ثقیف و اسلام آوردن آنها، ایشان خواستار برگرداندن بردگانشان به آنها شدند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینها آزادشدگان خدایند و هیچ کس را بر آنها تسلطی نیست.<sup>۳</sup>

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به محل نگهداری اسیران «هوازن» در «جعرانه» رسید، به «بُسر بن سُفیان» دستور داد به مکه برود و برای اسیران جامه تهیه کند. سپس حضرت امر فرمود: پس از آن هیچ یک از اسیران بدون لباس نباشد و همه ی اسیران را جامه بپوشانند.<sup>۴</sup>

پس از آن که مسلمانان بر قبیله ی «هوازن» چیره شدند و زنان و کودکان آنها را به اسارت گرفتند، نمایندگان «هوازن» برای گفتگو به منظور آزادی اسیرانشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مدت ها منتظر شما بودم و گمان کردم که دیگر نخواهید آمد، لذا غنایم تقسیم شده و سهم افراد را داده ام. از آن جا که دایه ی

---

۱ . ممان، ص ۸۸ .

۲ . ممان، ص ۳۰۵ .

۳ . ممان، ص ۷۰۹ .

۴ . ممان، ص ۷۱۸ .

پیامبر در کودکی از این قبیله بود و حضرت در بین افراد این قوم کودکی خود را



سپری کرده بود، بسیاری از افراد آن، برادران و خواهران و اقوام رضاعی او می‌شدند، که در کودکی عهده‌دار سرپرستیش بودند، به همین دلیل، نمایندگان، طلب لطف و محبت از پیامبر در قبال اهل و عشیره‌ی رضاعی‌اش کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نمایندگان فرمود: آیا زنان و فرزندان‌تان در نظر شما دوست داشتنی‌ترند یا اموالتان؟ گفتند: ای رسول خدا! تو ما را در میان زن و فرزند و اموال مختار و مخیر فرمودی، زنان و فرزندانمان را برمی‌گزینیم. آنها را به ما برگردان، که هیچ چیز را با زن و فرزند خود معادل نمی‌دانیم. پیامبر به آنان فرمود: آنچه در سهم من و فرزندان عبدالمطلب قرار گرفته است متعلق به شما خواهد بود، هنگام نماز ظهر، خطاب به مردم مرا واسطه‌ی خواسته‌ی خود کنید. آنها، چنین کردند. مهاجران گفتند: آنچه از آن ماست اختیارش به دست رسول خداست و انصار و بسیاری گروه‌های دیگر سهم خود را بخشیدند، برخی آن‌چه را برداشت کرده بودند، پس ندادند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه‌ای خطاب به مردم فرمود: هر کسی از مسلمانان، کسی از این قوم را دارد، در صورتی که مایل باشد، رهایش کند؛ به هر کس هم میل نداشته باشد و حق خود را بخواهد در قبال هر اسیر شش شتر از اولین غنایمی که نصیب مسلمانان شود، پرداخت خواهد شد.<sup>۱</sup>

در خبری دیگر آمده است که بسیاری از صحابه، انصار، مهاجران و مسلمانان با وجود تمایل و علاقه نسبت به کنیزان و غلامانی که به غنیمت گرفته بودند، بدون بهانه‌جویی و تعلل [چون متوجه شدند که افراد این قوم نسبت رضاعی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارند]، و بدون دریافت فدیة یا عطایمی، آنها را آزاد کردند که به قبیله‌ی خود بازگردند.<sup>۲</sup>

«تبّاش بن قیس»، که از اسیران «بنی قریظه» بود، با کسی که او را آورد درگیر شد. آن شخص هم با مشیت به بینی «تبّاش» زد و آن را خونی ساخت. پیامبر اکرم آن مسلمان را تویخ کرد و فرمود: چرا نسبت به او چنین کردی؟ گفت: با من درگیر

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۷۲۵ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۷۲۴ .

شد و می‌خواست بگریزد، من هم او را زدم. تبّاش گفت: به تورات سوگند که دروغ می‌گویند. اگر مرا هم آزاد می‌کرد من از آمدن به جایی که همه‌ی قومم بودند تأخیر نمی‌کردم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: با اسیران خوش رفتاری کنید و به آنها آب دهید و سیرابشان کنید تا خنک شوند.<sup>۱</sup>

رسول خدا با آزار روحی اسیران به شدت مخالف بود. «صفیه» که قبلاً همسر «کنانه بن ابی الحقیق» بود اسیر شد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را همراه بلال به محلی فرستاد. بلال او و دختر عمویش را از کشتارگاه عبور داد. دختر عموی صفیه فریادی دردآور کشید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این کار بلال ناراحت شده و فرمود: مگر رحم از تو رفته است؟ دخترک کم‌سن و سالی را از میان کشتگان عبور می‌دهی. بلال گفت: نمی‌دانستم که این کار را خوش نداری و دوست داشتم کشتارگاه خویشاوندان خود را ببیند.<sup>۲</sup>

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کنار زن آبستنی عبور کرد که وضع حمل او نزدیک بود، پرسید: این زن در سهم چه کسی است؟ گفتند: سهم فلانی. فرمود: فرزندی که در شکم این زن است فرزند او نیست و از او ارث نمی‌برد. چگونه این کودک را به بردگی می‌گیری، در حالی که جلوی چشمش می‌دود و بازی می‌کند. من این مرد را نفرین می‌کنم؛ لعنت و نفرینی که در گورش هم همراهش خواهد بود.<sup>۳</sup>

### مدیریت قضائی اخلاق‌مدار

در بین اعراب قبل از اسلام، قتل و خونریزی بسیار بود و به دنبال یک قتل، انتقام‌جویی از تکالیف مهم قبیله به حساب می‌آمد و بسیاری بر این باور بودند که خون را تنها باید با خون شست و در صورت توان به جای یک نفر گاه چندین نفر را به قتل می‌رساندند. با این حال، اسلام سعی کرد در این دیدگاه تعدیل حاصل کند و نرمی را به جای خشونت بنشانند. قانون قصاص را که تنها مقابله به مثل است را جانشین کشتار قرار داد و در عین حال، افراد را به بخشش و گرفتن دیه تشویق

<sup>۱</sup> . ممان، صص ۳۸۸ - ۳۸۹ .

<sup>۲</sup> . ممان، صص ۵۱۴ .

<sup>۳</sup> . ممان، صص ۵۲۱ .

کرد و در قبال آن به آنان وعده‌ی بهشت و بخشش گناهان داد.<sup>۱</sup>

«مُحَلَّمُ بْنُ جَنَامَةَ» در زمان ظهور اسلام «عامر بن أَصْبَطَ» را به خاطر کینه‌های جاهلیتی که نسبت به او داشت، کشته بود. «عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنِ» پس از بازگشت سپاه اسلام از غزوه‌ی «حُنَينَ» در حضور پیامبر به خون‌خواهی «عامر» برخاست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود: حاضری خون‌بها بگیری؟ «عینة» از پذیرفتن خون‌بها خودداری نمود و جنجال به پا کرد. مردم خواستار قصاص «محلّم» شدند و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: در صورتی که دوست داری از قاتلان خون‌بها بگیری این کار را از فردا شروع کن. رسول خدا، دست‌های خود را بلند کرد و فرمود: دیه و خون‌بها را بپذیرید. پنجاه شتر اکنون می‌دهیم و پنجاه شتر هم پس از رسیدن به مدینه خواهیم داد. آنها نپذیرفتند. رسول خدا آن‌قدر بر موضع خود پافشاری کرد تا بالاخره آنها پذیرفتند که خونریزی نکنند. با این حال، قاتل، خود را برای قصاص آماده کرده بود. او نزد پیامبر آمد و طلب استغفار کرد. حضرت او را به خاطر عمل زشت و نابخشودنی‌اش سرزنش کرد و سه بار فرمود: خدایا، محلّم را نیامرز. سپس به او گفت: برخیز. «محلّم» گریان و شرمگین رفت. حاضران در این واقعه، می‌گویند که شاهد طلب استغفار پنهانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌برای محلّم بوده‌اند، اما در حضور مردم و خودش او را شماتت کرد، تا قبح قتل نفس در بین مردم از میان نرود.<sup>۲</sup>

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از رسوایی شخصی که یکی از غنایم را پنهان کرده بود، مجازاتش را دادند. کسی از دوستان او، از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله سه بار برای او طلب بخشش کرد؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: درباره‌ی مجرمین بخشش و یا تخفیف جزا از من نخواهید.<sup>۳</sup>

«حارث بن سويد» در جنگ احد، مسلمان دیگری به نام «مجدار بن زياد» را به

<sup>۱</sup> . «و کتبتنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعين و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروه قصاصٌ فمن تصدق به، فهو كفارة له، و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون» [مائده / ۴۵] ، «يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاصُ في القتلى، الحر بالحر والعبد بالعبد، والانتی بالانتی، فمن عُقِيَ لَهُ من اخيه شیئٌ فاتباعٌ بالمعروف و ادائٌ اليه باحسن ذلك تخفيف من ربکم و رحمةٌ فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب الیم، و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون» [بقره / ۱۷۸ - ۱۷۹] .

<sup>۲</sup> . معاذی، ص ۷۰۱ .

<sup>۳</sup> . همان، ص ۷۶ .

انتقام خون خواهی پدرش، که قبل از اسلام، در جریان اختلافات قومی «اوس» و «خزرج» کشته بود، غافلگیرانه کشت! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به دستگیری او دادند. او اظهار پشیمانی بسیار کرد و گفت: شیطان بر من تسلط یافت و مغلوب هوای نفس و عقاید جاهلی خود شدم، توبه خواهم کرد و شصت فقیر را اطعام می کنم، خون بها پرداخت کرده و دو ماه پیای روزه می گیرم. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مستحق بخشش ندانست و فرمان به قصاصش داد، تا جبران عمل ناجوانمردانه اش شده باشد.<sup>۱</sup>

«هیئت» و «ماتع» غلامانی بودند که در خانه های پیامبر و خانواده ی عبدالمطلب رفت و آمد داشتند. پس از اطلاع پیامبر از هوس آلود بودن نگاه و فکر آنان نسبت به زنان، حضرت آنها را به چراگاه های اختصاصی حیوانات تبعید نمود، ولی به آنها اجازه داد که هفته ای یکبار برای رفع نیازمندی هایشان به بازار مدینه بیایند و باز گردند.<sup>۲</sup>

#### مدیریت اخلاقی سیاست

خلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله در سیاست او هم انعکاس داشت. مدیریت و قدرت سیاسی برای رسول خدا نه یک هدف، بلکه تنها وسیله ای برای تقرّب به خدای متعال در معیشت اخروی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در «ذی طوی» در بین مسلمانان ایستاد و سر خود را به علامت فروتنی برای خداوند متعال چنان پایین انداخت که محاسن حضرت بالبهی زین مماس و یا نزدیک به آن بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاس فتح مکه و کثرت مسلمانان را به جا آورد و سپس فرمود: العیش العیش الاخرة (زندگی یعنی زندگی آن جهان).<sup>۳</sup>

رسول خدا پس از فتح مکه بر سر در کعبه ایستاد و عفو عمومی اعلام کرد. او رو به اشراف قریش کرده، فرمود: حال چه می گوئید؟ گفتند: خیر و نیکی، تو برادر و برادرزاده ی ما هستی که اکنون به قدرت رسیده ای. رسول خدا فرمود: اما من

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۲۲۰ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۷۱۱ .

<sup>۳</sup> . ممان، ص ۶۳۰ .

همان را می‌گویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: امروز بر شما ملامتی نیست. خدا شما را پیامزد که ارحم الراحمین است.<sup>۱</sup>

حضرت مسؤولیت‌ها را بر اساس لیاقت و شایستگی آنان توزیع می‌فرمود. رسول خدا جز مسأله‌ی پرده‌داری، کلیدداری کعبه و سقایت حاجیان، از مقامات و مناصب گذشته چیزی را به رسمیت نشناخت.<sup>۲</sup>

عثمان بن طلحه، کلیددار سابق کعبه، کلید را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد و آن را به حضرت داد. عباس بن عبدالمطلب که موقعیت را مناسب می‌دید دست خود را دراز کرد و گفت: ای رسول خدا! منصب کلیدداری و سقایت را به ما بدهید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کاری را به شما وا می‌گذارم که متحمل هزینه شوید نه این که از آن پول در بیاورید. حضرت کلید کعبه را به خود عثمان برگردانید و فرمود: همچنان مثل گذشته متصدی این امر باشید. او منصب سقایت را به عباس داد، عباس سالانه برای تأمین آب حجاج هزینه‌ی بسیاری متحمل می‌شد.<sup>۳</sup>

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ‌گاه از قدرت خود سوء استفاده نکرد، بلکه خود را چون عضوی از جامعه‌ی اسلامی می‌دید. زمانی که پیامبر مشغول مرتب کردن صفوف مسلمانان برای جنگ بدر بود، با چوبی به «سواد بن عزیزه» زد و به او فرمود: ای سواد! در صف و ردیف بایست. سواد اعتراض کرد که ضربه‌ی چوب او را آزرده است و پیامبر را قصاص خواهد کرد. پیامبر شکم خود را برهنه کرد و فرمود: قصاصم کن. سواد پیامبر را در آغوش کشید و بر روی حضرت بوسه می‌زد. پیامبر علت کار او را پرسید. سواد گفت: حال که برای جنگ در راه خدا می‌رویم، ترسیدم کشته شوم و دیگر شما را نبینم، خواستم آخرین عهدم با رسول خدا، در آغوش گرفتنش باشد.<sup>۴</sup>

در راه «جِعْرَانَه» «ابورْهم غفاری» شترش به پهلوی شتر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برخورد کرد

<sup>۱</sup> . ممان، صص ۶۳۹ - ۶۴۰ [با تقدیم و تأخیر].

<sup>۲</sup> . ممان، صص ۶۳۹.

<sup>۳</sup> . ممان، صص ۶۱۴ و ۶۳۷.

<sup>۴</sup> . ممان، صص ۴۲.

و کف کفش‌های خشن او پای حضرت را آزرده. پیامبر فرمود: پایم را به درد

آوردی، پایت را کنار بکش، و با تازیانه به پای او زد. «ابورهم» از این واقعه بسیار ناراحت و شرمسار بود، از پیامبر دوری می کرد و منتظر عقوبت این عملش بود. پیامبر او را احضار فرمود و گفت: تو با پای خود، پایم را صدمه زدی و من با تازیانه به تو زدم. اکنون این گوسفند را به جای آن ضربه‌ی تازیانه به تو می بخشم. [«ابورهم» نقل می کند که: خرسندی رسول خدا از من، برای من از دنیا و هر چه در آن است خوشتر بود.<sup>۱</sup>]

رسول خدا ریاست خود را بهانه‌ای برای کناره‌گیری از سختی‌ها نمی دید. مسلمانان در جنگ احزاب به امر دشوار کردن خندق مجبور شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همراه ایشان در خندق کار می کرد. مسلمانان از یهودیان «بنی قریظه» مقداری زنبیل و بیل و تیشه امانت گرفته بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله حفر هر بخش را به گروهی واگذار کرده بود. «مروان بن ابی سعید» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز با زنبیل خاک حمل می کرد و مسلمانان رجز می خواندند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این بیت را:

هذا الجمال لا جمال خبير

هذا ابر رينا و اطهر<sup>۲</sup>

حضرت گاهی با کلنگ و گاهی با بیل خاک را کنار می زد و گاه با زنبیل خاک حمل می کرد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از فرط خستگی به لبه‌ی چپ خندق به سنگی تکیه داد و خوابش برد. یکی از مسلمانان نزدیک ایشان شد. حضرت بیدار شد و کلنگ را برداشت و باز شروع به ضربه زدن کرد و این شعر را می خواند: خدایا، زندگی واقعی زندگی آخرت است، انصار و مهاجر را پیامبر<sup>۳</sup>.

پس از فتح مکه، پیامبر برای مقابله با قبیله‌ی «هوازن» که قصد طغیان و جنگ با مسلمانان را داشتند، با سپاهیان خود آماده‌ی جنگ شد. حضرت از «صفوان بن امیه» صد زره به عنوان قرض، مطالبه کرد. صفوان گفت: چون بر ما مسلط شده‌ای

<sup>۱</sup> . میزان، ص ۷۱۵ .

<sup>۲</sup> . میزان، صص ۳۳۳ - ۳۳۴ .

<sup>۳</sup> . میزان، صص ۳۳۹ - ۳۴۰ .

آن را از من طلب می‌کنی یا به میل و رغبت از من درخواست می‌کنید؟ پیامبر  
فرمود: به عنوان قرض با ضمانت آن را طلب می‌کنم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۶۸۰ .



رسول خدا نه با دوست و نه با دشمن مکر و فریبی نداشت و نسبت به بدترین دشمن خود نیز به عهد خود وفا می کرد. این چیزی بود که دشمن نیز به آن اعتراف داشت. قبل از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه، جمعی از قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و گفتند: ای محمد! به خدا سوگند، هیچ گاه نه در دوران کوچکی و نه بزرگی معروف به غدر و مکر نبودی! چه شده است که با اسلحه به حرم الهی و قوم خود وارد می شوی؟ در حالی که شرط کرده بودی با سلاح مسافر و شمشیرهای غلاف کرده وارد شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود حال نیز چنین است و ما وارد مکه نخواهیم شد مگر به همان طریق.<sup>۱</sup>

پس از انجام عمره‌ی سه روزه در مکه، صبح روز چهارم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس انصار نشسته بود و «سعد بن عباد» با حضرت سخن می گفت، «سُهیل بن عمرو» و «حویطب بن عبدالعزی» آمدند و گفتند: مهلت تو به سر رسیده است، تو را به خدا و عهدی که میان ما و تو است سوگند می دهیم، از سرزمین ما بیرون بروی. «سعد بن عباد» از درشتی سخن آن دو نفر ناراحت شد و به سهیل گفت: این سرزمین نه از تو و نه مال پدر توست، به خدا سوگند که پیامبر صلی الله علیه و آله از جای خود حرکت نخواهند کرد مگر به میل خودش. رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد و به «سعد بن عباد» فرمود: مردمی را که به دیدن ما آمده‌اند آزرده نکن. پیامبر صلی الله علیه و آله به «ابو رافع» دستور دادند: امشب هیچ یک از مسلمانان نباید در مکه بماند.<sup>۲</sup>

### مدیریت اخلاقی فرهنگ و تربیت

در جامعه‌ی عرب قبل از اسلام، هر کس تنها دغدغه‌ی منافع شخصی خود را داشت و چون سرنوشت افراد با قبیله‌ی آنها گره خورده بود، نهایتاً منافع قوم و قبیله هم مورد توجه قرار می گرفت. اخلاق و تربیت و انسانیت اگر هم مطرح

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۵۶۰ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۵۶۴ .

می شد در محدوده‌ی همان چارچوب محدود قبیله‌ای معنا می شد. تربیت این جامعه به طوری که بتواند دغدغه‌ی بشریت و انسانیت را برای رضای خدا پیدا کند، انرژی و هزینه‌ی بسیاری را طلب می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله تمام تلاش خود را صرف این کرد تا اعراب را از این پوسته‌ی تنگ بیرون آورد و آدمیان را با اخلاق انسانی، فارغ از منافع شخصی و قوم و قبیله‌ای، آشنا کند. این تلاش در عین دشواری بسیار موفق بود و نتیجه‌ی آن تربیت انسان‌های وارسته‌ای شد که در حد خود اعجاب انگیز شدند. تمام فعالیت‌های رسول خدا برای فراهم کردن زمینه برای همین هدف والای او، یعنی تربیت اخلاقی و الهی انسان‌ها بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود سمبل اخلاق بود به طور طبیعی الگوی تربیت اخلاقی مردم هم محسوب می شد. علاوه بر این، حضرت در رویارویی با حوادث مختلف راهکارها و رهنمودهای تربیتی را به آنان ارائه می داد.

اولین اقدام رسول خدا پس از حضور در شهر مدینه، تثبیت و نهادینه‌سازی اندیشه‌ی توحیدی بود. نتیجه‌ی اخلاقی این اعتقاد این بود که برتری‌های معمول ناشی از سن، جنس، سرمایه، قدرت، نژاد و قبیله که غالباً در طول تاریخ منشأ تبعیض و اجحاف و ظلم بوده است رنگ می‌بازد و افراد در برابر خداوند همچون دندان‌های شانه برابر قرار می‌گیرند و در پناه آن زمینه‌ی بروز اجحاف و ظلم در جامعه ریشه کن می‌شود. حضرت بلافاصله پس از استقرار در هر منطقه، در صدد زدودن این مظاهر شرک بود. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه، فرمود: هیچ شخصی نباید در خانه‌ی خود بتی داشته باشد و صاحب بت باید آن را بشکند و نابود سازد. به دنبال موفقیت این رسالت در مدینه و پس از پیروزی بر مکه، حضرت همین رویه را در مکه اعمال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بالای سر هبل ایستاده بودند فرمان دادند تا بت‌ها را در هم شکنند. «زبیر بن عوام» رو به «ابوسفیان بن حرب» کرد و گفت: ای ابوسفیان! بت هبل در هم شکسته شد و تو در جنگ احد بر آن مغرور بودی. ابوسفیان گفت: از این مطلب دست بردار. من می‌دانم اگر خدای دیگری همراه خدای محمد بود وضع دیگری پیش می‌آمد.<sup>۱</sup> هیچ‌یک از مردان قریش نبود که در خانه‌ی خود بت نداشته باشد. در پی این

---

<sup>۱</sup> . همان، صص ۶۳۶ - ۶۳۷ .

دستور، مسلمانان شروع به شکستن بت‌ها کردند.<sup>۱</sup> حضرت افراد و سپاهیان اسلام

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۶۶۵ .

را به مناطق مختلف می‌فرستادند تا پیام اسلام را به همه‌ی قبایل برسانند. اولین فرمان ایشان نابود کردن بت‌ها و نشانه‌های شرک بود. «خالد بن ولید» همراه سی تن به «عرنه» برای ویران کردن بت‌خانه‌ی «عزی» اعزام شد.<sup>۱</sup> «طَفَیل بن عمرو دوسی» برای ویران کردن بت «ذوالکفَّین»، بت‌قیله‌ی عمرو بن حُمَـه فرستاده شد.<sup>۲</sup> «سعد بن زید اشهلی» برای ویرانی بت «منات» گسیل شد و عمرو عاص برای ویرانی «سُواع» (بت قبیله هُذَیل) فرستاده شد.

رسول خدا پس از فتح مکه بر سررد کعبه ایستاد و مرگ فرهنگ خشونت‌بار و افتخارات غیر انسانی و ضد اخلاقی جاهلی را اعلام فرمود و مسلمانان را به اخلاق و عقلانیت اسلامی دعوت کرد. ایشان فرمود: «هر خون و مالی که بر عهده داشتید و همه‌ی افتخارات واهی جاهلی زیر پا نهاده شده و از میان رفته است. خداوند تکبر جاهلیت و افتخار به پدران را از بین برد. مسلمان برادر مسلمان است و همه‌ی مسلمانان برادرند. همه‌ی شما از خاک هستید و گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست. دور آنها مساوی نزدیک آنان است. نیرومند و ناتوان آنان در جنگ به طور یکسان غنیمت می‌برند. شرکت در جناح چپ یا راست جبهه، یعنی میسر و میمنه، در میزان برداشت غنایم تفاوت نمی‌آورد. خون مسلمانان محترم است و باید محفوظ بماند. باید مسلمانان در مقابل دشمن متحد و هماهنگ باشند. هیچ مسلمانی را در برابر کافر نباید کشت و هیچ صاحب پیمانی در زمان پیمان نباید کشته شود.»<sup>۳</sup>

رسول خدا به شدت با خرافات مبارزه می‌فرمود و به خواسته‌های غیر موجه جاهلی و آنچه با اصل اسلام همخوانی نداشت، ترتیب اثر نمی‌داد. اعراب درخت سرسبز بزرگی به نام «ذات انواط» را مقدس می‌شمردند و آن را می‌پرستیدند. سالی یک بار کنار آن تجمع می‌کرده، برای آن قربانی می‌کردند و حجاج پیش از

<sup>۱</sup> . همان، ص ۶۶۸ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۶۶۵ .

<sup>۳</sup> . همان، صص ۶۳۹ - ۶۴۰ .

ورود به مکه ردای خود را به عنوان تبرک به آن می‌آویختند و سپس به مکه می‌رفتند. در مسیر غزوه‌ی «حنین» سپاه مسلمانان از کنار این درخت گذشتند. گروهی، از پیامبر خواستند درختی همچون «ذات انواط» برای اسلام و مسلمانان تعیین کند. پیامبر به نشان ناراحتی از خواست آنان سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود: قوم موسی هم با او چنین کردند.<sup>۱</sup> در «تبوک» پیامبر فرمان به باز کردن «اوتار» از قلاده‌ی شتران و اسبان داد. «اوتار» یا «خرمه‌ره» را اعراب برای جلوگیری چشم‌زخم به گردن مرکب‌هایشان آویزان می‌کردند.<sup>۲</sup>

دغدغه‌ی اصلی رسول خدا تسلیم شدن انسان‌ها به حقیقت بود، لذا برای تحقق آن هر بهایی را می‌پرداخت. رسول خدا کسی را برای پذیرش اسلام مجبور نمی‌کرد.<sup>۳</sup> پیامبر اسلام، چه در مکه و چه در مدینه، کسی را به اسلام مجبور نمی‌ساخت. در مدینه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با وجود اقتدار، کسی را به دیانت مجبور نمی‌ساخت. برخی از مشرکین تا مدت‌ها در مدینه ایمان نیاوردند و همراه یهودیان مدینه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب او را آزرده‌اند.<sup>۴</sup> قرآن نیز به این موضوع اشاره دارد.<sup>۵</sup> اسلام آوردن بعضی از افراد در جریان جنگ احد صورت گرفت.<sup>۶</sup> عده‌ای بعد از فتح حنین در سال نهم یا دهم ایمان آوردند. مشرکین در سال نهم بانزول سوره‌ی توبه تنها از انجام مراسم حج منع شدند.

در بین مسیر حدیبیه، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در منطقه‌ی «روحاء» با گروه‌هایی از مردم بنی‌نهد برخورد کرد. حضرت آنها را به اسلام دعوت کردند، ولی آنان اسلام را نپذیرفتند. آنها مقداری شیر برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادند که حضرت نپذیرفت و گفت:

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۶۸۱ .

<sup>۲</sup> . السیره النبویه، ج ۴، ص ۹۲ .

<sup>۳</sup> . ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۵۹ .

<sup>۴</sup> . واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۱۳۳ .

<sup>۵</sup> . آل عمران / ۱۸۶ .

<sup>۶</sup> . ابن هشام، سیره، ج ۲، ص ۷۲۳ .

من هدیه‌ی مشرکان را نمی‌پذیرم. حضرت دستور فرمود تا آن شیر را از آنها  
بخرند.<sup>۱</sup> اگر کسی مسلمان می‌شد او بسیار مسرور می‌گشت. اسلام آوردن افراد  
موجب می‌شد تا کلیه‌ی جرم‌های آنان، هر چقدر هم سنگین باشد، مشمول عفو  
قرار گیرد.

---

<sup>۱</sup>. مغازی، ص ۴۳۶ .

«خالد بن ولید» که نقش اصلی را در شکست مسلمانان در جنگ احد داشت، نقل می‌کند: جامه‌های خوب خود را پوشیدم و برای رفتن نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آماده شدم. برادرم مراد دید و گفت: عجله کن. به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده‌اند که تو می‌خواهی مسلمان شوی و خوشحال شده است و منتظر تو است. وقتی از دور آن حضرت را دیدم، ایشان لبخند زدند و همچنان لبخند بر لب داشتند تا ایستادم و بر او با عنوان نبوت سلام دادم و آن حضرت با چهره‌ای گشاده پاسخ سلام مرا دادند. گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدایی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من در تو عقل و درایتی سراغ داشتم و امیدوار بودم که همان تو را وادار به خیر و نیکی کند.<sup>۱</sup>

«عمرو عاص» از حال و هوای اسلام آوردنش چنین نقل کرده است: با آن حضرت بیعت کردم، به شرط آن که گناهان گذشته‌ی من آمرزیده شود و به سراغ آن گناهان نروم. در اموری که پیش می‌آمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ فرقی بین ما و هیچ‌یک از اصحاب خود نمی‌گذاشت.<sup>۲</sup> پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تازه مسلمانان می‌گفت: من برای هر کسی از شما که از من پیروی کند همان را می‌خواهم که برای خود می‌پسندم، و به هر صورت، ما در حرام و غیر حرام همه از یکدیگریم، و سوگند به خدا، هر گز به شما دروغ نمی‌گویم و پروردگارتان شما را دوست می‌دارد.<sup>۳</sup>

«فرات بن حیان» کسی بود که کاروان تجاری قریش را برای رسیدن به شام از بیراهه راهنمایی کرد تا کاروان به دست مسلمین نیفتد. هنگامی که مسلمانان بر آن کاروان چیره شدند، «فرات» را نزد پیامبر آوردند، در حالی که خطاکار و مستحق عقوبت بود. به او وعده دادند که اگر به اسلام ایمان بیاورد جان‌ش محفوظ بماند. او مسلمان شد و کشته نشد.<sup>۴</sup> مقصود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کسب قدرت انتقام و خونریزی نبود.

---

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۵۷۱ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۵۶۸ .

<sup>۳</sup> . ممان، ص ۵۷۲ .

<sup>۴</sup> . ممان، ص ۱۴۴ .

پس از جنگ «غابه»، وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه رسید، همسر ابوذر در حالی که بر



ناقه‌ی «قصوای» آن حضرت سوار شده بود وارد مدینه شد. او به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و اخباری از دشمن را به اطلاع حضرت رساند و سپس گفت: ای رسول خدا! نذر کرده‌ام که اگر خداوند مرا به وسیله‌ی این ناقه نجات داد آن را بکشم و از کبد و کوهانش بخورم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چه پاداش بدی برای این حیوان تعیین کرده‌ای. آیا پاداش آنچه به وسیله‌ی آن نجات یافته‌ای این است که او را بکشی؟! نذر در آنچه که مالک آن نیستی و معصیت خدا در آن باشد، صحیح نیست.<sup>۱</sup>

حضرت با تازه مسلمانان مدارا می‌فرمود و سعی می‌کرد برای تمایل آنان به اسلام همه‌ی شرایط را فراهم سازد. «عبدالله ذوالبجادی» صدای بلند داشت، هنگامی که مردم برای حرکت به سمت «تبوک» آماده می‌شدند، در مسجد می‌ایستاد و با صدای بلند قرآن می‌خواند. «عمر» به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتراض کرد که این مرد با صدای بلندش، مانع قرآن خواندن دیگران می‌شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عمر پاسخ داد: آزادش بگذار که او از سرزمین خود به قصد هجرت و یاری به سوی خدا و رسول خدا بیرون آمده است.<sup>۲</sup>

عده‌ای از مشرکین قوم «ثقیف» نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد آمدند تا با ایشان برای آشنایی با اسلام گفتگو کنند. علی رغم توصیه به آنان، آنها به روش مشرکان سلام داده، گفتند: «روزت به خیر». در این زمان، حاضران در مسجد، خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند: آیا مشرکان می‌توانند وارد مسجد شوند؟ پیامبر با توجه به قصد آنان از هدایت، فرمود: اشکالی ندارد، زمین پاک را چیزی نجس نمی‌کند.<sup>۳</sup>

نمایندگان از «ثقیف» برای آشنایی با اسلام نزد پیامبر آمدند. حضرت دستور داد: سایبان‌هایی برای ایشان در مسجد برپا کنند تا از سوزش آفتاب مصون باشند. از آنها در خانه‌ای پذیرایی می‌شد. در این فرصت آنها شب‌ها تلاوت قرآن مسلمانان را می‌شنیدند و شاهد عبادت شبانه‌ی آنها بودند. هنگام نمازهای واجب، صفوف مستحکم مسلمانان را می‌دیدند، به خطبه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گوش می‌دادند.<sup>۴</sup>

۱. میزان، صص ۴۱۴ - ۴۱۵.

۲. میزان، ص ۷۷۲.

۳. میزان، ص ۷۳۳.

۴. میزان، ص ۷۳۴.



هر چه که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه‌سازی برای هدایت، اهل مسامحه و مدارا بودند، در حکم خدا، یعنی اجرای واجبات و ترک محرمات، هیچ‌گونه تخفیفی قایل نمی‌شدند.

نمایندگان «بنی ثقیف» از پیامبر پرسیدند: در صورت اسلام آوردن آنان، سرنوشت بت «لات» چه خواهد شد؟ حضرت فرمود: باید ویران شود. آنان تقاضا کردند پیامبر صلی الله علیه و آله تا سه سال از ویران کردن بت صرف نظر کند. پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت. آنان تقاضای دو سال کردند. پیامبر نپذیرفت. گفتند: یک سال. موافقت فرمود. گفتند: یک ماه و پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت. آنان با وجودی که از واکنش عوام الناس می‌ترسیدند تسلیم شدند و اسلام آوردند. بنی ثقیف تقاضا کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از نماز گزاردن معاف کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دینی که در آن نماز نباشد، خیری ندارد. بالاخره آنها همه‌ی احکام و شرایع اسلام را پذیرفتند و بقیه‌ی ماه رمضان را که در آن بودند، روزه گرفتند. جالب این‌جاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، «ابوسفیان» را مأمور نبود ساختن آن بت لات کرد. این کار دو اثر داشت: اولاً ابوسفیان تعلق خاطر دیرینه‌ی خود را نسبت به بت‌ها می‌شکست. ثانیاً این‌که به دلیل سابقه‌ی ابوسفیان و احترامی که نسبت به او قایل بودند، عوام مردم بنی ثقیف واکنش جلدی در مقابل ابوسفیان از خود نشان نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

«شیبیه بن عثمان» پس از پیروزی و فتح مکه، در حالی که منافع بود، همراه سپاه اسلام برای غزوه‌ی «حنین» به طرف قبیله‌ی «هوازن» راهی شد. قصد او این بود که در یک فرصت مناسب پیامبر را به انتقام خون عمو و پدرش، که در احد کشته شده بودند، به قتل برساند. در لحظه‌ای که «شیبیه» فرصت و موقعیت حمله و ضربه بر پیامبر را یافت، پیامبر او را فراخواند و فرمود: ای «شیبیه»! نزدیک من بیا. سپس دست خود را بر سینه‌ی او نهاد و فرمود: پروردگارا، شیطان را از او دور کن. شیبیه منقلب شد. با جان و دل شیدا و فدایی پیامبری شد که از نیت او باخبر بود،

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۷۳۶ .

اما او را مورد رحمت و عطف قرار داد. سپس حضرت به او فرمود: ای «شیبه»! با کافران بجنگ.<sup>۱</sup>

در «لاغزوه غطفان» رسول خدا صلی الله علیه و آله از یاران خود فاصله گرفت. مردی به نام «دعثور» وقتی حضرت را بی پشتیبان دید قصد حمله و کشتن ایشان را کرد. شمشیر کشید، بر بالای سر پیامبر ایستاد و گفت: ای محمد! اکنون چه کسی حافظ جان تو در مقابل من است؟ پیامبر فرمودند: خداوند. «دعثور»، به لطف و مدد الهی، چنان از این صلابت، دلیری و اعتقاد پیامبر دچار رعب و وحشت شد که شمشیر از دستش افتاد. پیامبر، شمشیر او را برداشت و مسلط بر او گفت: حال، چه کسی تو را از من حفظ می کند؟ او گواهی به یکتایی خداوند و رسالت پیامبر داد. پیامبر شمشیرش را به او برگرداند. او در حالی که به ترک دشمنی با رسول خدا سوگند می خورد، به سوی قوم خود بازگشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.<sup>۲</sup>

شکیبایی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به کسانی که دیر به باور می رسند قابل توجه است. در سریه ی نخله، یکی از کفار قریش به نام «حکم بن کیسان» که تصمیم به کشتن او داشتند، به دست مسلمین اسیر شد. هنگامی که او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند، ایشان او را به اسلام دعوت فرمود و گفتگویی طولانی با او انجام داد. «عمر بن الخطاب» به حضرت اعتراض کرد: او را به دین دعوت می نمایند؟ اگر تا ابد هم با او صحبت شود او مسلمان نخواهد شد، اجازه دهید گردنش را بزنم تا به جایگاهش در جهنم برود. اما پیامبر صلی الله علیه و آله به این سخنان اعتنایی نفرمود و او را ارشاد می کرد تا اسلام آورد و مسلمانی معتقد شد و سرانجام در جنگ «بئر معونه» در راه دین خدا شهید شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: اگر از شما اطاعت کرده بودم و او را کشته بودم، همانا شقاوتمند از دنیا می رفت.<sup>۳</sup>

رسول خدا در میزان ایمان افراد تجسس نمی کرد، زیرا راهی برای کشف باطن افراد وجود ندارد. اُسامه نقل کرده است: بعد از این که «نهیك بن مرداس» را کشتم

۱ . همان، ص ۶۹۴ .

۲ . همان، ص ۱۴۲ .

۳ . همان، ص ۱۱ .

از این پیشامد در درون خود بسیار احساس ناراحتی می‌کردم و هیچ قدرتی حتی

برای غذا خوردن نداشتم. وقتی به مدینه آمدم، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به آغوش گرفت و گفت: ای اُسامه! اخبار جنگ را بگو! اُسامه شروع به نقل اخبار کرد و موضوع کشتن نهیک بن مرداس را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسامه! او را در حالی که «لا اله الا الله» گفته بود کشتی؟ اُسامه شروع به بهانه تراشی کرد و گفت: این کلمه را برای نجات خود گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر قلب او را شکافتی و فهمیدی که او راستگو یا دروغگوست؟ اُسامه گفت: از این پس هر کس را که «لا اله الا الله» گوید نخواهم کشت. [اُسامه می گفت: آرزو داشتم که تا آن روز مسلمان نشده بودم].<sup>۱</sup>

به هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سپاه مسلمانان از «تبوک»، پیامبر به یاران خود فرمود: تا زمانی که اجازه نداده‌ام، کسی با افرادی که از شرکت در جهاد سرباز زده‌اند، صحبت و هم‌نشینی نکند. مسلمانان چنین کردند و این رفتار باعث شد تا متخلفان نزد رسول خدا به مسجد بیایند و بهانه تراشی کنند. اما پیامبر و مؤمنان همچنان از آنها روی بر می گرداندند. پس از مدتی، پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنها مهربانی کرد و آنان را بخشید و سوگندهای آنان بر بهانه‌هایشان را پذیرفت و نیت درونی ایشان را به خدا واگذار کرد. سه نفر از این گروه به نام‌های «هلال بن امیه»، «کعب بن مالک» و «مراوه بن ربیع» از بهانه تراشی امتناع ورزیدند. منافقان نزد این سه تن می آمدند و آنان را به گستاخی ترغیب می کردند. پس از مدتی، حضرت معاشرت با همه‌ی متخلفان، به جز این سه نفر را آزاد فرمود. مدتی گذشت و عرصه به آن سه نفر تنگ شد. آنها که از عمل خود جدا پشیمان شده بودند و بر شدت خلوص و تضرعشان افزوده شد، خداوند آیات ۱۱۷ - ۱۱۹ سوره‌ی توبه را در تأیید صداقت و ایمان آنان نازل فرمود. جامعه‌ی مسلمانان به آنها شادباش گفتند و پیامبر به گرمی آنها را به حضور پذیرفت. «کعب» به جبران این که آیه‌ای از قرآن کریم در شأن او نازل شده است از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که همه‌ی مال خود را در راه خدا و رسولش بیخشد. پیامبر فرمود: اگر اموالت را برای خودت نگه داری، برایت بهتر است. او گفت: تنها سهمم را از غنایم خیر نگه می دارم و بقیه را می بخشم. پیامبر صلی الله علیه و آله موافقت نکرد. کعب گفت: نیمی از مالم را می دهم. پیامبر فرمود: نه. گفت: یک سوم. پیامبر موافقت فرمود. ایشان از هیجان معنوی پیش آمده سوء استفاده‌ی

<sup>۱</sup> . همان، صص ۵۵۲ - ۵۵۳ .

مادی نکرد، بلکه مطابق با انصاف با تصمیم او عمل کرد.<sup>۱</sup> واقعا چه رفتاری با

---

<sup>۱</sup> . همان، صص ۷۷۹ - ۸۰۳ .

متخلف را می‌توان جایگزین این شیوه‌ی تربیتی رسول الله دانست که علاوه بر تنبیه، چنین تزکیه و ارتقای روحی را باعث شود!

### مدیریت اجتماعی اخلاق‌مدار

مهم‌ترین عامل تربیت جامعه‌ی اسلامی عملکرد شخصی خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. آنچه تحیربرانگیز است این است که هر چه بر قدرت رسول خدا افزوده می‌شد، رحمت و عطف و گذشت ایشان نیز افزایش می‌یافت. او با رفتار خود به مردم درس آزادگی، رحمت و مهربانی، مردم دوستی، عفو و گذشت، خوش خلقی و تواضع می‌داد.

مردم در مقابل پیامبر خدا احساس آزادگی زیادی داشتند. «ابی لبابه بن عبد المنذر» در مورد خرمابنی با یتیمی نزاع داشت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم فرمود که خرمابن متعلق به ابی لبابه است. یتیم گریه‌اش بلند شد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابی لبابه گفت: که خرمابن را به من ببخش تا به یتیم برگردانم و به جای آن خداوند به تو نظیر آن را در بهشت خواهد داد. ابی لبابه قبول نکرد. «ابن دحاحه» نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: اگر این درخت خرما را من بخرم و به یتیم دهم باز نظیر این درخت در بهشت برای من خواهد بود؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری. ابن دحاحه نزد ابی لبابه رفت و گفت: این درخت را در مقابل نخلستانم از تو می‌خرم و او قبول کرد. چندی نگذشت که ابی لبابه در جنگ احد شهید شد.<sup>۱</sup>

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به یاران خود بسیار علاقه‌مند بود و به اشکال مختلف علاقه به یاران خویش را اظهار می‌فرمود: در جنگ خیبر، «محمود بن مسلمه» همراه مسلمانان جنگ می‌کرد. گرما برای او سخت شد، زیرا او لباس کامل جنگی پوشیده بود. زیر حصار تازه‌ای که می‌پنداشت جای کالا و اسباب است و جنگجویی در آن نخواهد بود، نشست تا از سایه آن استفاده کند. در این هنگام یکی از مشرکین به نام

---

<sup>۱</sup> . همان، صص ۳۸۱ - ۳۸۲ .



«مرحب» سنگ آسیایی بر محمود بن مسلمه انداخت که چنان پیشانی و چهره‌اش را مجروح کرد که پوست پیشانی او بر چهره‌اش آویخته شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پوست را برگرداند و جراحت او را مداوا کرد و زخم او را با پارچه بستند.<sup>۱</sup>

هنگامی که در جنگ احد همه پراکنده و متواری گشتند، پنج تن از انصار به یاری پیامبر آمدند و دشمنان را با جنگی سخت به عقب راندند. یکی از ایشان «عمار بن زیاد» بود که پس از پیکاری دلیرانه، به شدت مجروح شد. حضرت او را در آغوش گرفت و در حالی که روی پاهای پیامبر خدا بود درگذشت.<sup>۲</sup>

در ساعت آخر شبی که «سعد بن معاذ» خفته بود، زخمش سر باز کرد، ولی او متوجه نشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با چند نفر از اصحاب برای عیادت او آمدند و دیدند که سعد در روپوش سپید پیچیده شده است. حضرت بالای سر او نشسته و سر او را به دامن گرفت و گفت: خدایا، او در راه تو کوشید و رسولت را یاری کرد پس به بهترین طریقی که جان بندگانت را می‌گیری جان او را بگیر. سعد بیدار شد و گفت: تو رسالت الهی را به جای آوردی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و یک ساعت یا بیشتر که از روز بر آمده بود سعد مرد.<sup>۳</sup>

مسلمانان جنازه‌ی «سعد بن معاذ»، یار باوفای پیامبر را غسل دادند و کفن کردند و در تابوت گذاردند. آن‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدند که گوشه‌ای از تابوت را از خانه تا بیرون بردوش گرفت. عایشه گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که پیشاپیش تابوت سعد حرکت می‌کرد.<sup>۴</sup>

دفن سعد بن معاذ توسط شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام گرفت. بعد از این که گور را کردند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود جنازه را کنار گور گذاشت و بر او نماز گزارد، جمعیت به قدری زیاد بود که تمام بقیع پر از مرد شد.<sup>۵</sup>

۱ . همان، ص ۴۹۱ .

۲ . همان، ص ۱۷۵ .

۳ . همان، ص ۳۷۹ .

۴ . همان، صص ۳۹۸ - ۳۹۹ .

۵ . همان، صص ۳۹۹ - ۴۰۰ .

«مَرْنَى» سربازی بود که بارها و بارها، یاری خواستن پیامبر صلی الله علیه و آله را لیبیک گفته بود و به میان دشمن رفته و آنان را تار و مار می کرد. پس از شهادتش، پیامبر در حالی که خود به شدت مجروح بود و به سختی روی پا ایستاده بود، به دست خود او را در

کفن پیچید، در گور قرار داد و به خاک سپرد.<sup>۱</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را امر به دفن اجساد در گورهای وسیع و خوش منظر می فرمود و سفارش می کرد از بین کشتگان، کسانی که از قرآن بیشتر می دانستند، زودتر به خاک سپرده شوند.<sup>۲</sup> او آنها را پس از شهادت فراموش نمی کرد و سالی یک بار به زیارت قبر حمزه و دیگر مسلمانانی که در احد کشته شدند می رفت.<sup>۳</sup> حضرت زینب زاده روی در عزاداری را خوش نداشت. فردای روز جنگ احد، جمعی از زنان و مردان برای اقامه و ادامه ی عزاداری بر کشتگان احد، به ویژه حمزه عموی پیامبر به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. اما پیامبر فرمود: این کار درست نیست و من این اعمال را نمی خواهم و آنان را به شدت از گریه و زاری کردن نهی فرمود.<sup>۴</sup>

قبل از غزوه ی طایف پیامبر صلی الله علیه و آله به گور «ابی اُحیحَه سعید بن عاص» که برجسته بود می نگرست. ابوبکر گفت: خداوند صاحب این گور را لعنت کند که با خدا و رسولش دشمنی و ستیزه داشت. دو پسر «ابو اُحیحَه» در مورد پدرشان گفتند: خداوند او را لعنت کند که نه از میهمان پذیرایی می کرد و نه در صدد دفع ظلم بود. پیامبر خطاب به آنان فرمود: دشنام دادن به مردگان مایه ی آزار زندگان است. اگر می خواهید به مشرکان لعنت فرستید، به طور عمومی لعنت کنید.<sup>۵</sup>

پیامبر اکرم نه تنها نسبت به مردگان، بلکه از بدزبانی و فحاشی نسبت به دشمن خود نیز بیزار بود. پس از خاتمه ی جنگ احد، «ابو قتاده»، وقتی ناظر تأثر عمیق رسول خدا صلی الله علیه و آله از قتل و مثله کردن حمزه (عمویش) بود، شروع به ناسزا گفتن به قریش کرد. پیامبر سه بار به او امر فرمود: آرام بگیر. دفعه ی چهارم به او فرمود: برای این بدگویی ات در پیشگاه خدا از تو حساب خواهم خواست. ای ابو قتاده! قریش اهل امانت هستند. اگر ایشان به پیامبر خود کبر نمی ورزیدند و با او دشمنی

۱ . ممان، ص ۱۹۹ .

۲ . ممان، ص ۲۲۴ .

۳ . ممان، ص ۲۲۵ .

۴ . ممان، ص ۲۲۸ .

۵ . ممان، ص ۷۰۵ .

نمی‌کردند، در پیشگاه الهی به منزلت بالایی می‌رسیدند. «ابوقتاده» گفت: از دیدن

خشم و ناراحتی رسول خدا چنین گفته است، که پیامبر او را بخشید.<sup>۱</sup>

رسول خدا شخصی بسیار متواضع بود و از غرور و تکبر بیزار بود. مردمی که برای اولین بار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدند، نمی توانستند ایشان را بین یارانشان تشخیص دهند، چرا که ظاهر و رفتار حضرت به دور از هر برترنمایی، تفاخر و کبر بود.<sup>۲</sup> شمرده سخن می گفت.<sup>۳</sup> با کسی که ملاقات می کرد دست می داد و تا او دستش را از دست وی بیرون نمی آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را رها نمی کرد. در هنگام نشستن، زانویش از زانوی همنشینش جلوتر نبود.<sup>۴</sup> به کودکان سلام می کرد.

در اثنای جنگ احد، «ابودجاجه» که از سرداران سپاه اسلام بود، شمشیرش گزند شد. پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر او را تیز کرد و به او برگرداند. وقتی او شمشیرش را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت با کبر و غرور در بین دو لشکر راه می رفت. پیامبر در حالی که به او می نگریست، فرمود: این گونه راه رفتن مورد پسند خدا نیست مگر در چنین موقعیت جنگی.<sup>۵</sup>

«ابوعبس بن جبر» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خرجی ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله جامه ای به او داد. پس جامه را فروخت به هشت درهم. دو درهم آن را برای خود خرما خرید و دو درهم برای خرجی خانواده کنار گذاشت و با چهار درهم آن برده ای خرید. در شبی در راه خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه مردی شد که بر تن او بردی بود که چنان برق می زد که گویی در آفتاب است. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: این کیست؟ گفتند: او ابو عبس است. دستور داد او را بگیرند. ابو عبس را از جلو و پشت سر گرفتند. فکر کرد عمل ناپسندی انجام داده است که درباره اش قرآن نازل شده است. گفت: من کاری نکردم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: چرا پیشاپیش حرکت می کنی و با مردم راه نمی روی؟ آن جامه ای جلوباز که به تو دادم چه شد؟ ماجرا را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله لبخند زد و گفت:

<sup>۱</sup> . میزان، ص ۲۰۹ .

<sup>۲</sup> . میزان، صص ۳۵ - ۷۳ .

<sup>۳</sup> . ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۶۱ .

<sup>۴</sup> . میزان، ج ۱، ص ۳۶۳ .

<sup>۵</sup> . مغازی، ص ۱۸۷ .

ای ابو عبس! تو و دیگر یاران فقیرت اگر سلامت باشید و کمی زنده بمانید مال شما

زیاد خواهد شد و آنچه که برای اهل خود باقی می‌گذارید فراوان می‌شود. ابوعبس می‌گوید: همان شد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته بود.<sup>۱</sup>

رسول خدا همواره لبخند بر لب داشت.<sup>۲</sup> ایشان حتی در شرایط بحرانی نیز لبخند را از لبان خویش محو نمی‌کرد. به دنبال فتح مکه، «سعد بن ابی سرح»، هر گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌دید فرار می‌کرد. روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی این حالت او را دید لبخندی زد و گفت: او مگر نمی‌داند که می‌تواند بیاید و بیعت کند. به ایشان گفته شد: چرا، می‌داند، ولی خطاهای گذشته را که به یاد می‌آورد، می‌ترسد. حضرت فرمود: اسلام گناهان پیشین را می‌پوشاند. این خبر به او رسید و پس از آن همراه مردم برای عرض سلام به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید.<sup>۳</sup>

ابوذر نقل می‌کند که بعد از این که ماده شترهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را آب داده و دوشیده بودیم، در خیمه‌های خود خوابیدیم. نیمه شب «عُیْنَه» با چهل سوار به ما هجوم آوردند و در حالی که بالای سر ما ایستاده بودند با فریاد ما را صدا زدند. پسر من در برابر آنها ایستادگی کرد، او را کشتند. من از آنها فاصله گرفتم و چون مشغول باز کردن پای بندهای شترها بودم از من غافل شدند و سپس شروع به راندن شترها کردند. خود را به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رساندم و خبر دادم و آن حضرت لبخند زد.<sup>۴</sup> زنی به نام «سلمی» می‌گوید بر در خانه‌ی حضرت یکی از ماده شترهای پر شیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم. نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و گفتم: این شتر شما بر در خانه است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شادمان از خانه بیرون آمد و دیدم که سر شتر در دست «ابن اخی عَیْنَه» است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او گفت: چه کار داری؟ گفت: این شتر را هدیه آوردم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لبخندی زد و آن را از او گرفت. یکی دو روز که گذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد که سه وقیه نقره به ابن اخی عیینه بدهند و او خشنود نبود. سلمی گوید: من به رسول خدا گفتم: شما در مقابل شتر خود به او پول می‌دهید؟ فرمود: آری، ولی او از من

<sup>۱</sup> . همان، ص ۴۸۳ .

<sup>۲</sup> . ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۵۳ .

<sup>۳</sup> . واقدی، صفای، ج ۲، ص ۶۵۵ .

<sup>۴</sup> . همان، ص ۴۰۸ .

ناخشنود هم هست.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۴۱۵ .



ویژگی دیگر رسول خدا، عفو و بخشش و رحمت او، حتی نسبت به بدترین دشمنان خود است. «ابوسفیان بن حارث» در مورد نحوه‌ی بخشش خود از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: به «ابواء» که رسیدم خود را پوشیده و مخفی کردم. چون می‌ترسیدم کشته شوم، زیرا محمد مرا مهدورالدم و واجب القتل اعلام کرده بود. همین که مرکب آن حضرت آشکار شد خود را رویاروی او قرار دادم ولی تا چشم او به من افتاد روی خود را به طرف دیگر برگرداندم. من به آن طرف رفتم و باز چهره‌ی خود را برگرداندم. این کار چند مرتبه تکرار شد. گفتم: قبل از این که چشم او به من افتد کشته خواهم شد. مسلمانان وقتی دیدند رسول خدا از من روی برگرداند آنها همگی از من روی گردان شدند.<sup>۱</sup>

ابوسفیان بن حارث نقل می‌کند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به «اذاخر» فرود آمد، به وادی مکه رسید. در آن جا خود را به کنار خیمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله رساندم. ناگهان نگاهی به من کرد که ملایم‌تر از نگاه اول بود. زن‌های خاندان عبدالمطلب به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند. همسر من هم همراه آنها رفته بود و پیامبر صلی الله علیه و آله را تا اندازه‌ای با من بر سر مهر آورده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مسجدالحرام راه افتاد و من هم همراهشان بودم و از او جدا نمی‌شدم.<sup>۲</sup>

درباره‌ی «ابوسفیان بن حارث» «ام سلمه» به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! او از خویشان تو است و اگر او مطلبی گفته، همه‌ی قریش هم مطلبی گفته‌اند. البته درباره‌ی او قرآن نازل شده است، شما کسانی را که جرم بزرگ‌تر از ابوسفیان داشته‌اند بخشیده‌اید و شما از همه‌ی مردم به بخشش او سزاوارترید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به هیچ‌یک از آن دو نفر نیازی ندارم. چون ابوسفیان این را شنید، گفت: به خدا قسم، یا محمد باید مرا ببخشد یا دست پسر من را می‌گیرم و سر به بیابان می‌گذارم تا از تشنگی و گرسنگی بمیرم، و حال آن که ای رسول خدا، تو از همه بردبارتر و کریم‌تر هستی. چون این گفتار او را بر رسول خدا نقل کردند، بر او

۱. معان، ص ۶۱۷.

۲. معان، ص ۶۱۸.

رقت و بخشش فرمود.<sup>۱</sup>

پیش از فتح مکه، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، وارد خیمه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله شد. «ابوسفیان»، «حکیم بن حزام» و «بدیل بن ورقاء» را با خود آورده بود. به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: من آنها را پناه داده‌ام و می‌خواهند به حضور شما برسند. پیامبر صلی الله علیه وآله آنها را به حضور پذیرفت. آن‌ها تمام شب را در خیمه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله از آنها اخباری پرسید و به اسلام دعوتشان کرد و فرمود: بگویید: «لا اله الا الله» و گواهی دهید که من رسول خدا هستم. آن دو نفر شهادتین گفتند، اما ابوسفیان «لا اله الا الله» را گفت: و پس از این که گواهی رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله را بر زبان آورد گفت: ای محمد! در دل من از این بابت ناراحتی است، باشد برای بعد. پیامبر صلی الله علیه وآله به عباس فرمود: من آنها را امان دادم و فعلاً آنها را به خیمه‌ی خودت ببر.<sup>۲</sup>

چیزی نگذشت تا این که ابوسفیان به رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله نیز اقرار نمود. به طوری که خود نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه وآله به جنگ «حُنین» رفت، من نیز همراه او بودم. در آن‌جا آرزو داشتم که برای دفاع از پیامبر صلی الله علیه وآله کشته شوم و رسول خدا به من نگاه می‌کرد. «عباس بن عبدالمطلب» لگام اسب حضرت را گرفته بود و من هم طرف دیگر را داشتم. پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: این کیست؟ عباس گفت: این برادر و پسر عموی شما ابوسفیان بن حارث است. لطفاً از او راضی و خشنود شوید. فرمود: چنین کردم، خداوند همه‌ی دشمنی‌هایی که نسبت به من کرده ببخشد. من پای حضرت را در رکاب بوسیدم و حضرت فرمود: برادر، به جان من، چنین مکن.<sup>۳</sup> حضرت تحقیر شدن افراد را حتی از جانب خود آنان که روزی دشمنش بودند نمی‌پسندید.

در روز فتح مکه، هزار نفر از سپاهیان زره پوشیده که با پیامبر صلی الله علیه وآله حرکت می‌کردند وارد شهر مکه شدند. همین که «سعد بن عباد» با پرچم رسول خدا صلی الله علیه وآله از برابر «ابوسفیان» گذشت فریاد کشید: ای ابوسفیان! امروز روز خون ریختن است

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۶۲۰ .

<sup>۲</sup> . ممان، ص ۶۲۳ .

<sup>۳</sup> . ممان، صص ۶۱۸ - ۶۱۹ .

و خدا قریش را خوار و ذلیل می‌کند. وقتی رسول خدا به ابوسفیان رسید، ابوسفیان گفت: آیا شما دستور داده‌اید که خویشاوندانت را بکشند؟ تو را در مورد قوم خودت به خدا سوگنددهم و تو نیکوکارتر و با پیوندترین مردمی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: امروز روز رحمت و مهربانی است. امروز روزی است که خداوند قریش را با ایمان عزیز و گرامی خواهد داشت.<sup>۱</sup>

پس از فتح مکه، وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از در کعبه بیرون آمد، فرمود: سپاس خدایی را که وعده‌ی خویش را محقق فرموده و بنده‌ی خویش را یاری داد. از جمعیتی که اطراف در کعبه بودند پرسید: شما چه می‌گویید؟ گفتند: گمانی جز نیکی نداریم که تو برادر بزرگوار و برادرزاده‌ای گرامی هستی که اکنون به قدرت رسیده‌ای. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: امروز بر شما ملامتی نیست. خدای تعالی پیامزدتان و او بخشاینده‌ترین بخشاینندگان است.<sup>۲</sup>

روز فتح مکه، هند دختر عُبَیْه و همسر ابوسفیان، ام حکیم همسر عِکْرِمَةُ بن ابی جهل، بغوم همسر صفوان بن امیه دختر ولید بن مغیره، هند همسر عمرو عاص، به همراه ده نفر دیگر از زنان قریش برای تشریف به اسلام خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند. فاطمه دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و همسر رسول خدا و برخی از زنان خاندان عبدالمطلب حضور داشتند. هند که روپند به صورت داشت شروع به سخن کرد و پس از سپاس خداوند و طلب بخشش روپند را برداشت و خود را معرفی کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او خوشامد گفت. آن‌گاه هند گفت: تا کنون تنها آرزویم ذلیل شدن خاندان شما بود و حال بهترین آرزویم عزیز و محترم بودن آنان است. رسول خدا برای آنان قرآن خواند و با آنان بیعت فرمود. هند درخواست کرد تا با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای بیعت دست دهد. حضرت فرمود: من با زنان دست نمی‌دهم.<sup>۳</sup>

به دنبال فتح مکه، «عِکْرِمَةُ بن ابی جهل» از ترس این‌که به دلیل جنایاتش او را بکشند، فرار کرد. او بعد از «ابوسفیان» مهم‌ترین و سرسخت‌ترین دشمن

<sup>۱</sup> . همان، ص ۶۲۸ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۶۳۹ .

<sup>۳</sup> . همان، ص ۶۵۰ .

مسلمانان بود. او پس از فتح مکه، به سواحل تهامه فراری شد تا از طریق کشتی فرار کند. همسرش از پیامبر صلی الله علیه و آله برای او امان خواست. او خود را به شوهرش رسانید و از عِکْرِمَةُ بن ابی جهل خواست تا مسلمان شود. وی همراه همسرش به

مکه آمد. حضرت به یاران خود فرمود: اینک عکرمه پیش ما می آید تا مسلمان شود. مبادا به او یا پدرش که مرده است دشنام دهید. دشنام دادن به مرده موجب آزار زنده است و به مرده نیز نمی رسد.<sup>۱</sup> او خدمت رسول خدا رسید. رسول الله، اسلام را بر او عرضه فرمود و وی آن را پذیرفت و گفت: تو قبل از دعوت به اسلام هم از همه راستگوتر و نیکو کارتر بودی. پس از اسلام آوردن عکرمه، رسول خدا به او فرمود هر چه از من بخواهی که به دیگران بخشیده ام به تو هم می بخشم. عکرمه گفت: از تو می خواهم که هر دشمنی که نسبت به تو کردم مرا ببخشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، هر ستیزی که نسبت به من کرده است ببخش و هر اقدامی که برای خاموشی نور تو انجام داده ببخش و او را بیامرز.<sup>۲</sup>

«ابن الزُّبَیْرِي» پس از فتح مکه به «نجران» گریخته بود. هنگامی که خبر فتح کامل مکه را شنید و احتمال حمله ی پیامبر صلی الله علیه و آله به منطقه ی نجران را داد برای اسلام آوردن به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت. پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب نشسته بود. چشم پیامبر صلی الله علیه و آله که به او افتاد، فرمود: نور ایمان در چهره اش هویدا است. او جلو آمد و سلام داد و گواهی به یگانگی خدا و بندگی و رسالت رسول خدا داد. وی اظهار کرد: من با شما دشمن بودم و لشکرها برای جنگ با تو فراهم کردم. پیاده و سوار بر اسب و شتر برای ستیز با تو تلاش کردم. فرار کردم و تصمیم نداشتم مسلمان شوم. خداوند محبت اسلام را در دلم انداخت و به گمراهی خود پی بردم و فهمیدم که پرستش سنگی که هیچ نمی فهمد و قربانی کردن برای او، هیچ خردمندی را روانیست. او خواست ببیند که آیا خداوند او را بخشیده است. رسول خدا فرمود: اسلام همه ی گذشته ی فرد را پوشاند.<sup>۳</sup>

پس از فتح مکه، وحشی، قاتل حمزه ی سید الشهداء به طایف فرار کرد. رسول خدا دستور قتل او را صادر فرمود. مسلمانان در طلب کشتن او بر آمدند. وحشی که آوازه ی رحمت رسول خدا را شنیده بود، همراه نمایندگان طایف خدمت

<sup>۱</sup> . ممان، ص ۶۵۱ .

<sup>۲</sup> . ممان، ج ۲، ص ۶۵۲ .

<sup>۳</sup> . ممان، ص ۶۴۸ .

رسول خدا رسید. رسول خدا هنگامی که او را دیدند گفتند: تو وحشی هستی؟

گفت: آری و آمده‌ام اسلام بیاورم. حضرت اسلام او را پذیرفتند و او را بخشیدند، ولی به او فرمودند: خودت را از نظرم پوشیده دار.<sup>۱</sup> «هبّار بن آسرد» از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان بود. او با نیزه به پشت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، زینب، زده و باعث سقط جنین او شده بود. حضرت دستور قتل او را صادر کرده بود، ولی از سوزاندن وی نهی فرمودند که فقط خدای آتش می‌تواند با آتش، کسی را عذاب کند. مدت‌ها بود که مسلمانان نتوانسته بودند به او دست پیدا کنند و حتی در فتح مکه نیز دسترسی به وی ممکن نشد. روزی در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شهر مدینه در جمع اصحاب نشسته بود او ظاهر شد. وی مردی سخنور بود و در ضمن سخنان اقرار به اسلام کرد و حضرت عذر او را پذیرفت و از دشنام و تعرض به او منع فرمود و او را مورد بخشش خود قرار داد.<sup>۲</sup>

رسول خدا پیام آور رحمت بود و اصولاً نمی‌توانست بپذیرد مسلمانی از وی ناراحتی به دل داشته باشد. در نبرد «مغیره بن معاویه» که از مشرکین بود دستگیر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمودند: مواظب این اسیر (مغیره) باش که فرار نکند، و سپس از خانه بیرون رفتند. عایشه با زنی سرگرم صحبت شد و مغیره از این فرصت استفاده کرد و فرار نمود. رسول خدا باز گشتند و مغیره را ندیدند. به عایشه گفتند: اسیر کجاست؟ او گفت: الان همینجا بود! من از او غافل شدم. حضرت فرمود: خدا دستت را قطع کند و از خانه بیرون رفتند و مردم را صدا زده و آنان مغیره را بار دیگر دستگیر کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه برگشتند. عایشه دست خود را می‌مالید حضرت پرسیدند: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم ببینم دستم چگونه قطع می‌شود؟ مگر شما چنین نفرین نکردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شدند و رو به قبله دست خود را بلند کرده و گفتند: پروردگارا، من هم انسانم، گاه خشمگین می‌شوم و گاه اندوه می‌خورم. خدایا، هر زن و مرد مؤمنی را که نفرین کردم نفرین مرا بر او رحمت قرار ده.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> . همان، ج ۲، ص ۶۶۰ .

<sup>۲</sup> . همان، ج ۲، صص ۶۵۵ - ۶۵۷ .

<sup>۳</sup> . همان، صص ۴۱۹ - ۴۲۰ .

رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن را هم متحول می‌ساخت. ابوبکر نقل می‌کند که در سفر



حج، «سهیل بن عمرو» آمده بود. او را دیدم که نزدیک کشتارگاه ایستاده بود و شتر خود را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خود قربانی او را کشتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را خواسته که سرایشان را بتراشد دیدم که سهیل موهای حضرت را بر می دارد و بر چشم خود می نهد. در حالی که به یاد دارم که او در روز حدیبیه حاضر نشد که در صلح نامه بسم الله و نام رسول الله نوشته شود.<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان قریش را نیز به دلیل اخلاق و رفتار مهربانانه‌ی آنها می ستود. پس از فتح مکه برخی از مهاجر و انصار در مورد زیبایی و کمالات زنان قریش با یکدیگر به مجادله برخاستند. پیامبر صلی الله علیه و آله به نفع زنان قریش سخن گفت و فرمود: شما این زنان را در حال مصیبت پدران و برادران و همسران خود می بینید. بهترین زنان، زنان قریش هستند، چرا که از همه به فرزند و شوهر و همسر مهربان تر و بخشنده تر هستند.<sup>۲</sup>

«ام هانی» دو نفر از خویشان مشرک شوهر خود را در خانه اش پناه داده بود. ناگاه علی علیه السلام در حالی که سواره و پوشیده در زره آهنی بود از راه رسید و چون آن دو را دید خواست آنها را بکشد که «ام هانی» مانع شد. او خود را به محل خیمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در «بطحاء» رساند و فاطمه را دید. به او گفت: علی خواسته آنها را بکشد. فاطمه گفت: تو چرا مشرکان را امان دادی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و ام هانی ماجرا را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس را که تو امان داده‌ای ما هم امان می دهیم و هر کس را که تو پناه داده‌ای من هم پناه می دهم.<sup>۳</sup>

رسول خدا دوست نداشت عواطف طبیعی افراد نیز دستمایه‌ی خشونت شود و از بین برود. «سعد بن قاص»، هنگامی که مشرکان در جنگ احد پیامبر خدا را مجروح کردند، نسبت به برادرش که در سپاه مشرکان بود، خشمگین شد و در صدد برآمد تا او را بکشد. اما وقتی پیامبر او را در جستجوی برادرش دید و از نیت او آگاه شد، بهتر دید که اگر قرار است برادر سعد کشته شود به دست دیگری باشد،

<sup>۱</sup> . همان، ص ۴۶۴ .

<sup>۲</sup> . همان، ج ۲، ص ۶۶۳ .

<sup>۳</sup> . همان، صص ۶۳۴ - ۶۳۵ .

لذا فرمود: آیامی خواهی خودت را بکشی؟ و او را از قصدش منصرف فرمود.<sup>۱</sup>

رسول خدا به اقشار آسیب پذیر توجهی ویژه داشت و دوست داشت با رفتار خود ظلم تاریخی نسبت به این اقشار را با فرهنگ سازی از میان بردارد. غلامی از «بنی خزاعه» هدایایی آورده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم او را در مقابل خود نشانده. آن غلام لباسی کهنه به تن داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسیدند که در کجا اهل خود را ترک کرده ای؟ گفت: در «ضجنان» و سرزمین های نزدیک آن. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: زمین ها در چه حالی است؟ غلام گفت: درخت ها برگ کرده و علف های خوشبو رمیده و زمین پر از آب و علف است و... پیامبر صلی الله علیه و آله از شیرینی و شیوایی سخنان غلام تعجب فرمود و دستور داد، جامه های به او بدهند. غلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: می خواهم دست تو را در دست گیرم تا خیر و برکت نصیبم شود. دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و بوسید و پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سرش کشید و دعایش کرد. غلام سن زیادی کرد و در میان قوم خود دارای فضل و بزرگی شد و در روزگار «ولید بن عبدالملک» درگذشت.<sup>۲</sup>

در خطبه ای که پیامبر در عرفات در اواخر عمر خود ایراد فرمود، نگرانی خویش را در مورد بردگان مطرح ساخت و در مورد رعایت حقوق زنان این چنین مطرح کرد: در مورد زنان، از خدا بترسید، که آنها امانت های خداوند در نزد شما هستند. بر شما واجب است که خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی تأمین کنید.<sup>۳</sup>

قبل از اسلام، میراث کسی که می مرد، در صورت نداشتن فرزند پسر، به برادر می رسید و دختران ارث نمی بردند. هنگامی که «محمود بن مسلمه» در جنگ زخمی شد و در بستر بیماری روزهای آخر عمر خود را طی می کرد، به برادرش محمد گفت: مبادا دختران من به گدایی میان قبایل بروند. دیری نگذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی می رود به محمود مژده دهد که خداوند احکام ارث دختران را نازل کرد. «جعال بن سراقه» نزد محمود بن مسلمه رفت و این خبر

<sup>۱</sup> . همان، ص ۱۷۸ .

<sup>۲</sup> . همان، ص ۴۴۹ .

<sup>۳</sup> . همان، ص ۸۴۴ .

را به او داد. او بعد از شنیدن این خبر شهید شد.<sup>۱</sup>

«صفیه» قبلاً همسر «کنانه بن ابی الحقیق» بوده است که در جنگی اسیر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را همراه بلال به محل اقامت خود فرستادند. بلال او و دختر عمویش را از کشتارگاه جنگ عبور داد. دختر عموی صفیه فریادی در آواز کشید. پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار بلال ناراحت شده و فرمودند: مگر رحم از تو رفته است که دخترک کم سن و سالی را از میان کشتگان عبور می دهی؟ بلال گفت: نمی دانستم که این کار را خوش ندارید و خواستم کشتارگاه خویشاوندان خود را ببینم.<sup>۲</sup> «صفیه» بعداً یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله شد. او نقل می کند: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به من فخر می فروختند و به من به طعنه می گفتند: دختر یهودی. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من لطف و محبت زیادی می کردند. روزی در حالی که می گریستم پیامبر صلی الله علیه و آله بر من وارد شد و فرمود: چه شده است؟ ماجرا را گفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شدند و فرمودند: از این پس اگر بر تو فخر فروختند یا حرف خود را تکرار کردند تو به آنها بگو: پدر من هارون علیه السلام و عمویم موسی بن عمران علیه السلام است.<sup>۳</sup>

به طور کلی، حضرت دوست نداشت هیچ کس موجب ناراحتی و آزار دیگری شود، حتی در عبادات. در «حجۃ الوداع»، هنگام انجام مناسک حج، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر توصیه فرمود: تو مردی قوی هستی، اگر دیدی اطراف حجر الاسود خالی از جمعیت است آن را استلام کن و گرنه برای مردم ایجاد مزاحمت نکن و موجب سختی و زحمت برای خودت و دیگران نشو.<sup>۴</sup> پیامبر «عثمان بن ابی العاص» را به عنوان امام جماعت نماز «بنی ثقیف» انتخاب کرد، و به او توصیه فرمود: اگر در تنهایی نماز می گزاری هر طور می خواهی نماز بخوان، ولی هنگامی که با جماعت نماز می گزاری، رعایت حال ضعیف ترین

۱ . ممان، ص ۵۰۲ .

۲ . ممان، ص ۵۱۴ .

۳ . ممان، ص ۵۱۵ .

۴ . ممان، ص ۸۴۰ .

آنها را بکن.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> . همان، ص ۷۳۷ .

## منابع

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، دار بیروت، ۱۹۸۵.
۴. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۵.
۵. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱.
۶. عبد الرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۷. محقق، محمدباقر، شأن نزول آیات، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۲.
۸. محمد بن سعد کاتب، طبقات، ج ۲، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۹. محمد بن عمرو اقلدی، مغازی، ج ۳، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۳۶۱.